

• Saturday
• Oct 3, 2020
• No. 164
• Vol.5
• Price: 15 Afg

یادنامه یادرفندگان

هفته‌نامه

جاده ابریشم

• سال پنجم
• شماره ۱۶۴
• شنبه ۱۲ میزان ۱۳۹۹
• قیمت: ۱۵ افغانی

www.jade-abresham.com

«ما با خلق هستیم»

برگه‌هایی از زنده‌گی‌نامه‌ی اکادمیسین سلیمان لایق

سمت روشن جاده‌ها

شعرهای لایق با فرهنگ و جنبش جهانی تهی‌دستان گره خورده است

لایق؛ خالق ادبیات ستم‌دیدگان

نویسندگان و شاعران چپ، زبان فارسی را غسل تعمید دادند و از دربار شاهان و طبقه حاکم، در میان خلق و مردم محروم و ستم دیده بردند

سلیمان لایق در بادبان

زبان لایق، زبان روشن و خالی از ابهام و تعقید کلامی است

غرضی لایق در گفتگو با جاده ابریشم:
فاشیسم با زبان شروع می‌شود، اما زبان مسلط
خانواده ما زبان فارسی است

لایق؛

شاعر ظریف و با ظرفیت زبان فارسی

خاطره من از گفتگو با سلیمان لایق
تاریخ در حق حزب دموکراتیک خلق افغانستان
قضاوت نامنصفانه‌ای کرده است

آن که از تبار ما نیست

و مانند ما نمی‌اندیشد،
برای ما خوش آیند نیست،
بد است. آن که چشم انداز
سیاسی‌اش با چشم انداز
سیاسی ما دگرگونه است،
ناپذیرفتنی است. گویی
همه حقیقت با ماست و
حریف سیاسی ما و آن که
از تبار ما نیست، بویی از
حقیقت نبرده است. چنین
دیدگاه‌هایی بزرگ‌ترین
درد روزگار ماست که
پیوسته نه تنها در میان
سیاست‌گران؛ بلکه در میان
شخصیت‌های فرهنگی
مانند دیوارهای بلندی
کشیده است.

(پرتو نادری)

زبان خلق بی‌زبان

بررسی کارنامه‌ی ادبی و سیاسی سلیمان لایق

از بنیان‌گذاران حزب دموکراتیک خلق
و رییس پیشین اکادمی علوم افغانستان

۲

لایق و آرزوی جهان نو

کج جاده ابریشم: یکم- مرگ سلیمان لایق ضایعی جبران ناپذیر در جامعه فرهنگی و خصوصا زبان فارسی وارد کرد. برای ارج گذاشتن به کارنامه درخشان فرهنگی لایق؛ هفته نامه جاده ابریشم شماره ۱۶۴ را به کارنامه ادبی و سیاسی او اختصاص داده است. جدای از کارنامه سیاسی لایق و جریان‌های چپ افغانستان که تاریخ، مردم و نسل‌های امروز و بعدی قضاوت کردند و خواهند کرد، اما لایق یک چهره ادبی برجسته و وارسته نیز بود که آثار گرانسنگ و ارزنده‌ای در زبان پشتو و فارسی دارد.

در روزهای که طالبان مغاره‌نشین و وحشی جاده‌های شهر را تخریب می‌کنند و بنیادگران دینی و مذهبی‌ای مانند حکمتیار با شلاق ستم و استبداد و دشت‌اندیشی در خیابان‌های شهر کابل سرازیر می‌شوند تا صدای تکرر و تنوع را خاموش کنند بایستی در سایه نظام جمهوری، قضاوت‌های ایدئولوژیکی و قومی کنار گذاشته شود، تفاوت دیدگاه‌ها و تکرر صداها برسمیت شناخته شده و احترام گذاشته شود.

دوم- سلیمان لایق یکی از شاعران عصیان‌گر و انقلابی زبان فارسی و یکی از بنیان‌گذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. این حزب همگام و همصدا با سوسیالیست‌های جهان شعار «تغییر جهان» را سر می‌دادند. مصداق همان سخن کارل مارکس که گفته بود: فلاسفه جهان را فقط با شیوه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند، حال آنکه مساله برسر «تغییر» است.

پرشس که سوسیالیست‌ها چگونه جهان را تغییر می‌دانند و «جهان نو» خلق می‌کردند، به روایت مارکسیسم استناد می‌کردند که حامیان اصلی «تغییر جهان» پرولتاریا یا طبقه کارگر استند. ولنگانگ لئونارد در کتاب «چرخش‌های یک ایدئولوژی» می‌نویسد که پرولتاریا و طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به صورت اکثریت جمعی در می‌آیند. آنان در یک نقطه عطف تاریخی صد البته با پشت سرگذشتن مرحله میانی (دیکتاتوری پرولتاریا) توسط انقلاب از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌رسند. آنگاه آرام آرام جهان تغییر می‌کند. آرمان نو، جهان نو و انسان نو به وجود می‌آید. جامعه بی طبقه کمونیستی شکل می‌گیرد که در آن انسان‌ها از ستم و استثمار و تبعیض و نابرابری و بی‌عدالتی رنج نمی‌برند و آزادانه زندگی می‌کنند، انسان‌ها برحسب توانایی شان کار می‌کنند و برحسب نیازهای شان از امکانات برخوردار می‌شوند.

آرمان جامعه بی طبقه کمونیستی، طرح جهان نو و انسان نو را جریان‌های چپ افغانستان با تشکیل حزب دموکراتیک خلق و بعد گرفتن قدرت سیاسی شعار می‌دادند که با ظهور بنیادگرایان چون مجاهدین و گروه تروریستی طالبان تحقق پیدا نکرد و صدای «تغییر» با سقوط حکومت داکتر نجیب الله برای همیشه خاموش شد.

سلیمان لایق همصدا با رفقای حزبی و فکری‌اش، برای جهان نو، انسان نو و روح نو تلاش و مبارزه می‌کرد که در شعرهایش انعکاس یافته است. لایق از دوستان اش می‌خواهد که به دنیای فرسوده‌ی کنونی پایان دهیم و با مبارزه و انقلاب طرح «جهان نو» و انسان نو و روح نو را بریزیم و بگوئیم و تطبیق کنیم. شعر که لایق به بارق شفیهی تقدیم می‌کند، نیز طرح جهان نو را مطرح می‌کند:

دل ما زورق دریای خون به
سر ما رهرو راه جنون به
بیا طرح جهان نو بریزیم
که این فرسوده دنیا واژگون به

همه یک دست و یک آواز شوند
یک جهان دگر آباد کنند
این وطن را و در آن انسان را
از بلای ستم آزاد کنند

سلیمان لایق آخرین صدای انسان نو و آخرین بازمانده منادبان جهان نو در افغانستان بود که در ۵ سپتامبر سال ۲۰۱۹ در اثر یک حمله انتحاری طالبان در شش‌درک شهر کابل زخمی و پس از مدتی در بستر بیماری در یکی از بیمارستان‌های آلمان چشم از جهان پوشید و آرزوی جهان نو را با خود برد. لایق مانند سایر رفقای حزبی‌اش قربانی تفکر تروریسم و بنیادگرایی شد. بنیادگرایی و تروریسم با حمایت کشورهای بیرونی هرگز نمی‌خواهد و نمی‌گذارد که ارزش‌های جدید در افغانستان نهادینه شود و مردم در آرامش و آسایش و رفاه زندگی کنند.

همانگونه که امروز بنیادگراها و گروه‌های تروریستی طالبان در قطر جمع شده‌اند و می‌خواهد بار دیگر امارت سیاه طالبانی را در افغانستان احیا کنند، اما بعد از کودتای هفت ثور و شکل‌گیری حکومت کمونیستی در افغانستان نیز احزاب جهادی به حمایت مالی و تسلیحاتی پاکستان و امریکا تصمیم گرفتند که در برابر اشغال‌گران شوروی و بی‌دینان جهاد کنند. کمک پاکستان و امریکا به مجاهدین افغانستان قابل توجه و چشم‌گیر بوده است که پاکستانی‌ها چندین حزب جهادی و اسلام‌گرا را انتخاب کردند و برای شان تجهیزات و تسلیحات دادند تا در افغانستان دست به جنگ و جهاد علیه حکومت کمونیست‌ها و خلقی‌ها برند. نگذاشتند که جهان نو و انسان نو در افغانستان شکل بگیرد و صدای انسانیت را بلند کنند.



کج غزری لایق

سلیمان لایق به تاریخ ۲۱ میزان سال ۱۳۰۹ هجری شمسی مطابق به ۱۳ اکتوبر سال ۱۹۳۰ میلادی در امنی خیل شرنه ولایت پکتیکا چشم به جهان گشود و در ۱۰ اسد سال ۱۳۹۹ مطابق ۳۱ جولای سال ۲۰۲۰ میلادی در بیمارستان «ماینس» کشور آلمان چشم از جهان بست. نام اصلی وی غلام‌مجدد است. پدر سلیمان لایق بنا بر ادرات به حضرات مجددی این نام را به حیث تبرک و نشانه‌ی ارج‌گذاری به مجددی‌ها بالای پسر ماند.

غلام‌مجدد کوچک در شش ساله‌گی همراه با پدر به کابل آمد و در سال ۱۳۱۹ شامل لیسسه حبیبیه گردید. در سال ۱۳۲۶ شامل مدرسه‌ی علوم شرعی‌یه بغان گردید و به زودی در میان شاگردان مدرسه به چهره‌ی ویژه و ممتاز مبدل شد. در سال ۱۳۳۱ زمان که لایق سرگرم سپری‌نمودن سال اخیر مدرسه بود، شاگردان مدرسه در ادامه‌ی برخی زیاده‌روی‌ها و تندمراجی‌های مدیریت مدرسه، به رهبری لایق دست به سرپیچی، اعتصاب و مارش زدند. در پیامد این عمل لایق با وجود تمام خوبی‌های تحصیلی، اخلاقی و سامان‌پذیری به طور بی‌رحمانه مجازات شد. پس از لت‌وکوب و تحقیر و خوارداشت لایق با چند تن شاگرد دیگر از مدرسه اخراج و به طرد شهر کابل وادار ساخته شد. اما پدر سلیمان لایق که یک چهره‌ی پرنفوذ روحانی پیشین ضد استعمار و یک وطن‌پرست وارسته بود به حمایت لایق و رفقای به‌پاخاست و رهبری وزارت معارف همان وقت را راضی ساخت تا شاگردان اخراج‌شده را دوباره به مدرسه راه دهند. لایق در همان سال مدرسه را به پایان رساند و در سال ۱۳۳۲ به دانش‌کده‌ی شرعیات دانش‌گاه کابل راه یافت. حکومت که از چالش‌ها میان دانش‌آموزان و وکلای دوره‌ی هفتم شورا به ستوه آمده بود، لایق را زیر پیگرد پولیسی قرار داد، وی تحت تاثیر جنبش سراسری ضد استبداد و مزاح وطن‌دوستانه‌ی خود اما، در همین مدت انقلابی‌ترین اشعار خود را به زبان دری سرود:

«ما با خلق هستیم»، در هم سوئی با باور سیاسی شادروان داکتر محمودی:

یارب در آن زمان که دل دشمنان خلق
بیرون شود ز سینه به تیرو کمان خلق
یعنی که در مقابل ظلم نظام عصر
فاتح شود حکومت نسل جوان خلق
آنکه ز خاک من گل و پروانه‌ی بروی
وز نبدان دو بخش سر عشق و جستجوی
ویا

«به قصر یتیم‌شده»ی دارالامان:

ای قصر ستم‌دیده امیر تو کجا شد
آن سربه‌کف‌گرد دلیر تو کجا شد
آن کس که بنای تو نهادست کجا رفت
از بام تو افتاد و یا صید بلا شد
ویا

«به تاراج‌گران وطن»، خطاب به چنبره‌ی فسادپیشه‌گان زورمند دولت:

آن خنجر تیزی که کشیدی همه دیدست
از جیب وطن کیسه بریدی همه دیدست
از خاک وطن سجده‌کنان تا دل لندن
صد بار دودی و خودی همه دیدست

لایق سروده‌هایش را به رفقا و هم‌فکرانش می‌خواند و به این وسیله اندیشه‌های وی در میان مخالفین سیاسی دولت و رده‌های استبدادی نظام راه باز می‌نمود. از همین‌جا، لایق که پیشتر به مثابه‌ی یک مخالف سیاسی دولت تحت پیگرد قرار داشت، در فهرست اداره‌ی ضبط احوالات به حیث یک پوینده‌ی خراب‌کار ثبت گردید. وی در پروسه‌ی همین دگرسانی سیاسی، سال نخست آموزش در دانش‌کده‌ی شرعیات را به انجام رساند. زمانی که لایق پس از مرخصی‌های عمومی دانش‌گاهی دوباره به ادامه‌ی تحصیل برگشت، اداره‌ی دانش‌کده، وی را از نشست و برخاست با محصلین دیگر منع و به وی گوش‌زد نمود که رده‌های بلندپایه‌ی وی را برای همیشه از آموزش در دانش‌کده‌ی شرعیات منفک نموده‌اند. لایق طالب توضیحات گردید، اداره‌ی دانش‌کده اما، همین فیصله را بدون بیان زیادی، طی یک نامه‌ی سرگشاده به وی سپرد. در نامه هیچ براهینی قانونی و تأدیبی مبنی بر اخراج نامبرده ذکر نه‌گردیده و هویت مقام تصمیم‌گیرنده نامیداً بود. به همین ساده‌گی لایق محصل که در تمام دوران آموزش از شایسته‌گی درسی، منش و خوبی‌های اخلاقی و رعایت معیارهای انضباط دانش‌گاهی و شاگرد ممتاز و بی‌جوهر بود، از حق آموزش محروم گردید. لایق این بار خواهان جلب حمایت پدر نه‌شد، وی می‌دانست که استبداد خیلی وحشی شده و برای پدرش میدان جنبیدن تنگ‌تر گردیده است. وی خود به دفاع خویش آغاز نمود. لایق قریب یک سال را در دفاتر و دهلیزهای وزارت معارف و دانش‌گاه کابل به اعتراض‌ها و انتظار امروز و فردا گذراند.

ولی به پرسش‌های خویش در جهت دست‌یابی به دلیل‌های اخراج پاسخ بایسته نه‌یافت. لایق در تگاپوهای پیهم خویش توجهو حمایت شماری از بزرگان دل‌سوز را که چهره‌های روشن‌نگر و تحول‌طلب همان زمان بودند به خود جلب نمود. در این کارزار لایق زمینه یافت تا آموزش خویش را به غیر از دانش‌کده‌ی شرعیات، در کدام دانش‌کده‌ی دیگر دنبال نماید. لایق در سال ۱۳۳۳ به حمایت و دل‌سوزی دیگر شاعر، نویسنده و رییس فاضل تدریسات وزارت معارف به نام میر نجم‌الدین انصاری و برادر آگاه وی میر امان‌الدین انصاری رییس دانش‌کده‌ی ادبیات برای ادامه‌ی تحصیل به این دانش‌کده راه یافت.

لایق در سال ۱۳۳۶ از شعبه ادب و فلسفه‌ی دانش‌کده‌ی ادبیات فارغ گردید. وی در تابستان سال ۱۳۳۷ در ریاست مستقل مطبوعات به کار گماشته شد. از آن‌جا به روزنامه‌ی هیواد به حیث عضو مسلکی معرفی گردید. لایق در این پیشه‌ها با اشتیاق و صلاحیت کامل مسلکی به کار آغاز نمود.

«ما با خلق هستیم»

بر گه‌هایی از زنده‌گی نامه‌ی اکادمیسین سلیمان لایق

لایق در سال ۱۳۳۸ به حیث محرر روزنامه‌ی انیس مقرر گردید و به برکت توانایی و زحمت کار هشت ماهه‌ی خویش، به حیث مدیر مسئول مجله‌ی ژوندون گماشته شد. از همین درجه‌ی لایق به نشر سروده‌های فارسی و پشتو، داستان‌ها و نگاشته‌های طنزی خویش پرداخت و در مدت کوتاه به حیث یک نویسنده‌ی توانا و باصلاحیت شهرت یافت.

لایق در سال ۱۳۳۹ به درخواست شخصیت براننده‌ی ادبی کشور و رییس رادیو افغانستان آقای عبدالرؤف بینوا به حیث مدیر شعبه‌ی روزنه و ادبیات رادیو تقرر یافت. لایق تا سال ۱۳۴۴ به مثابه‌ی مدیر عمومی روزنه و برنامه‌های ادبی رادیو افغانستان باقی ماند. در ۱۱ جدی سال ۱۳۴۳ با کنگری مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان که پنهانی راه‌اندازی گردیده بود، پیوست و تمام توانایی و شهرتش را در پای انکشاف همین حزب ریخت. هنر وطن‌پرستانه‌ی لایق زبان طبقاتی یافت و آثار وی در رسانه‌های دولتی که در آن زمان یگانه مجری نشراتی به شمار می‌رفتند، اقبال نشر می‌یافتند.

در میان حزب نیز بنابر ذات منتقد و آزاده‌ی خویش که فردیت وی را جاذبه و تاثیر ویژه می‌بخشید مورد حسادت رهبران حزبی قرار می‌گرفت و برایش دشواری‌های تازه ایجاد می‌کرد. لایق در ۱۹ جوزای سال ۱۳۴۴ به دلیل اشتراک در انتخابات پارلمانی از مأموریت رادیو افغانستان کنار رفت و پس از ناکامی در انتخابات دوباره به کار در رادیو افغانستان برگشت اما در پیامد نگاشته‌های طنزآمیز به نشانی دولت به زودی از وظیفه برکنار شد و سپس در هم‌خوانی با بست خویش در اداره‌ی انکشاف زبان پشتو تقرر حاصل نمود. در سال ۱۳۴۶ از مأموریت دولتی کناره‌گیری نموده و امتیاز هفته‌نامه‌ی «پرچم» را به دست آورد.

لایق تا سال ۱۳۵۷ با سرگرمی‌های سیاسی و ایجادگری‌های ادبی، به ویژه سرودن شعر مشغول ماند. لایق در آغاز قیام نظامی ثور به حیث وزیر رادیو تلویزیون و سینماتوگرافی و منشی شورای وزیران مقرر گردید. در پلینوم ۶ قوس سال ۱۳۵۷ کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از عضویت بیرونی سیاسی آن حزب طرد گردیده و در اخیر خزان همین سال از کابینه‌ی خلقی رانده شد و در ۱۸ حوت همان سال از جانب استخبارات دولت خلقی توقیف و به اتهام خیانت به وطن، انقلاب و حزب به زندان پلچرخ‌ی فرستاده شد و تا ۸ جدی سال ۱۳۵۸ در همان زندان باقی ماند.

لایق به تقصیر مخالفت با ببرک کارمل از عضویت بیرونی سیاسی و کمیته مرکزی حزب دور نگه‌داشته شد و تا دیر زمان خانه‌نشین گردید. سپس به حیث رییس اکادمی

علوم افغانستان تقرر یافته و به اداره‌ی زون شرقی گماشته شد، کارمندان دولتی و نخبه‌های حزبی را اما، از اطاعت و فرمان‌برداری وی منع ساختند.

لایق در سال ۱۳۶۰ پس از کشته‌شدن فیض محمد وزیر سرحدات، با وجود انکار وی، به حیث وزیر وزارت نامبرده مقرر گردید. لایق آرزو داشت تا به کار در اکادمی علوم، از جایی‌که وی به گونه‌ی به کار زون شرق گماشته شده بود، برگردد و خود را با دانش و ادبیات و فرهنگ مشغول نگه‌دارد، اما به وی گفته شد تا هر دو اداره را رهبری نماید. این گام اما، پیش از همه، به مثابه‌ی مقدمه‌چینی برای ناتوان‌سازی وی مهندسی گردیده بود.

پس از فروپاشی حاکمیت حزب وطن، لایق در سال ۱۳۷۱ به پشتونخوا مهاجرت نموده و بنابر دوستی‌های دیرینه با خانواده‌ی خان عبدالغفارخان و خان عبدالولی خان، در ولی باغ واقع اشغرف اقامت گزید. خانواده‌ی لایق به کشور آلمان متواری گردید که سپس لایق هم به خانواده‌ی خویش پیوست. دوری وطن سبب اذیت دایمی لایق گردیده که در فرجام در سال ۲۰۰۵ به وطن برگشت و بنابر داشتن درجه‌ی اکادمیسین، به حیث مشاور علمی اکادمی علوم ایفای وظیفه نمود.

اکادمیسین سلیمان لایق در ۵ سپتامبر سال ۲۰۱۹ در پیامد انفجار انتحاری در شش‌درک شهر کابل زخمی و پس از سپری‌نمودن زمان پرعذاب مداوا به روز ۳۱ جولای سال ۲۰۲۰ در یکی از بیمارستان‌های کشور آلمان چشم از جهان پوشید.

از سلیمان لایق آثار منظوم و منثور ذیل به ارث مانده است:

- ۱- چونغر (پشتو)
- ۲- کپردی (پشتو)
- ۳- یادونه او درمندونه (پشتو)
- ۴- د اباسین سپیدی (پشتو)
- ۵- ساحل (پشتو)
- ۶- د غلامانو سرود (پشتو)
- ۷- غرونه او کساتونه (پشتو)
- ۸- سپرغکی (پشتو)
- ۹- سندرې په سوپو واتونو کې (پشتو)
- ۱۰- کیسې او زمانې (پشتو)
- ۱۱- بادبان (فارسی)
- ۱۲- عقاب گم‌شده (فارسی)
- ۱۳- دوست دارم این وطن را (فارسی)
- ۱۴- سمت روشن جاده‌ها (فارسی)





✍ **یادآوری:** این نوشته قبلا به قلم دکتر محمد اکرم عثمان در مورد سلیمان لایق نگاشته‌شده و در این جا نشر می‌شود:

سمت روشن جاده‌ها

شعرهای لایق با فرهنگ و جنبش جهانی تهی‌دستان گره خورده است



بازی‌های گلی می‌ساختیم. می‌انگاشتمیم تمام آن صورتک‌ها جان دارند. و باید در اجرای نقش و نقش‌ها ظاهر شوند. گرگ می‌ساختیم، گوسفند می‌ساختیم، زبردست و بالادست می‌ساختیم و بالادست را بر گرده زبردست سوار می‌کردیم. تا سواری بخورد و لذت ببرد.

گرگ را به جان گوسفند می‌انداختمیم تا شکم گوسفند را با اشتهای تمام پاره کند و حظ ببرد.

همین‌طور توپ و تفنگ می‌ساختیم و میدان‌های جنگ را با سرهای بریده و تن‌های تکه‌تکه و پاره، پاره قربانیان آغشته بخون می‌آراستیم و خانه‌گک‌های حصیری را زیر ارابه‌های چرخ‌ها و دندانه‌های تانک‌ها، توپ‌ها و زره‌پوش‌ها خورد می‌کردیم. و صحنه آرای می‌نمودیم.

آن وقت‌ها تازه خون‌های قربانیان جنگ دوم جهانی خشکیده بود و لایق بریده روزنامه‌هایی را که در بارهٔ جزر آن دریای خون مطالبی نوشته بودند. برادروار برایش می‌خواند و شگفتی کودکانی را در دلم دامن می‌زد.

گاهی عکس (موسیلنی) را نشانم می‌داد که ملت ایتالیا به دارش آویخته بودند و گاهی نیم سوخته اسکالیتی را برایش می‌نمایاند که نمایانگر خود سوزی (هیتلر) آن دیوانهٔ افسارگسیخته بود. لایق می‌گفت: عجیب ندیایی! هیچ نمی‌دانم چرا در میان آن همه آدم‌های هوشمند فقط دو دیوانه سردمدار دو ملت شدند و از حق حیات دیگران که گرمای ترین حق‌های انسانی است چشم پوشیدند.

لایق از همان گاه با کسانی که از آن دو به عنوان الگوهای بی‌هم تایی دلیری و جان‌بازی یاد می‌کردند عناد می‌ورزید و من تازه می‌کینه‌ورزی را مشق کند تا عرصهٔ برای زورگویان و کینه‌ورزان باقی نماند.

به توصیهٔ لایق من و دیگر بچه‌ها مجسمه‌های گلی این آدم‌سوز ها را می‌ساختیم و به نشانهٔ انتقام از خون میلیون‌ها کودک، زن، و بت‌شکنی را مشق می‌نمودیم.

هم‌نوا بودند و درهمان کودکی، کودکان می‌دانستند که مرزی، آشکار بین حق و باطل وجود دارد.

سپس به کوری چشم هرچه ویرانگر و ستمگر، شهرک‌ها، خانه‌گک‌ها و آدم‌های خندان و خوشحال می‌ساختیم و یقین می‌کردیم که برادری و برابری بهترین ضامن اجرای رفاه و شادکامی است.

از نگاه تا امروز لایق کماکان سنت‌شکنی و بت‌شکنی را در شعر هایش تجربه می‌کند و می‌کوشد، خون داغ زمانه را در شراین آثارش جاری سازد.

خوب آغازین شعرهایش را درین زمینه‌ها بخاطر دارم:

**آن خنجر تیزی که کشیدی همه دیدست
از جیب وطن کیسه بریدی همه دیدست
از خاک وطن تاسر کاشانهٔ لندن
از پول فقیران که رسیدی همه دیدست!**

و یا این که در باره قلع و قمع جنبش محصلان در اوایل سال‌های سی می‌گوید:

**یارب در آن زمان که دل دشمنان خلق
بیرون شود ز سینه بتیر و کمان خلق
یعنی که در مقابل ظلم نظام عصر
فاتح شود حکومت نسل جوان خلق
آن‌که ز خاک من گل و پروانه‌ی بروی
وز نو به آن دو بخش سر عشق و جستجوی**

نخستین سیاه مشق‌های شاعر در زمینه‌های اجتماعی، نخستین کلمات مفقا و موزون که در آن صفا، صمیمیت و دلپاکی یک شاکرد صنف ششم مکتب حبیبیه ظرف مناسباش را یافته است.

لایق چند صباح بعد، شاعرتر می‌شود. سلامت، پخته‌گی و ژرفای بیشتری در منظومه‌ها، غزل‌ها و قصیده هایش راه می‌گشاید.

به اقتضای آرزوها و رویای اوایل جوانی گاهی که در پغمان شاکرد مدرسه شرعیات بود می‌سراید:

**امروز بوی زلف تو آید ز کوهسار
بی‌تاب می‌صهد به برم قلب نا قرار
با موج هر نسیم که می‌آید از فراز
یاد آیدم بهار و شب هجر و انتظار
شوخی و خنده‌ها و اداها و بوسه‌ها
رم‌های آهوانه، قدم‌های کبکوار
سرخ‌ی لاله‌ها و قدح‌ها و چشم‌ها
مستی آب و جنبش امواج رودبار
تو زیر آب رفته ز آب بیاله‌ها
من آب در گداز نگاهان آبدار
تو پیچ و تاب خورده ز گرمی بوسه‌ها
من پیچ و تاب خورده به زلفین تاب‌دار
تو غرق تشه‌ها و هوس‌ها و گام‌ها
من مست بوسه‌های شر خیز و بی‌شمار
نه سر به درد عقل و نه دل مبتلای صبر
دل در کف جنون و سر اندر کف خمار
(ص ۱۴۴ بادبان)**

رخنهٔ بی‌دریغ طبیعت در روان شاعر، بازسازی هنرمندانه واقعیت بیرونی توسط ذهن خلاق، نگارگر و حساس شاعر، در این پارچه لایق سخت زان‌بازبان گیاه‌ها، درخت‌ها، سنگ‌ها، رودخانه‌ها و شب‌های آرامی پغمان آشناست. طبیعت را چندان می‌آزاید که گفت شاعر دست به دست گل‌ها، ماه، رودخانه‌ها و ستاره‌ها، نمادهای زیبایی را به نمایش کشیده و منادی اسرار مگوی هستی است.

باری بخاطر دارم که این قطعه شعر لایق را بر حسب تصادف برای دوست شعرشناسی خواندم با حیرت و تعجب گفت که: هر چند ترکیبات و تعبیرات این شعر، به وفور در شعر پیشینیان به کار رفته است، اما نوآوری و شور و التهاب لایق در این اثر او را در ذهن من بیش از پیش برجسته می‌کند. او شاعر بزرگی خواهد شد.

از آن پس لایق به تدریج (ملال رمانتیک) را از شعر هایش می‌زداید و در فضای کاملاً جدید به سرودن می‌پردازد. او از پشت منشور رنگارنگ یک زمان پر حادثه مردم را به ستایش می‌کشد، آن بینوا آدم‌هایی را که بیحال، بی‌شکایت و بی‌امید در کار خانه-ها، کارگاه‌ها و کشت‌زارها جان می‌کنند و روابط جاری را جاوید می‌پنداشتند.

لایق بی‌آنکه در سطح یک شاعر کلی‌یاف و سهل‌گیر بلغزد با زبان صمیمی و سرشار از نجابت انسانی به آن‌ها نفعه بیداری و امید می‌دهد. و آثاری پر محتوا و یک پارچه و ژرف عرضه می‌کند. لایق از آن پس شاعر زندگی می‌شود، شاعری که نیروی جوشان خلاقیت و استعدادش در تشریح وضع آن‌بای زمانه وقف می‌شود. و رویاروی شاعران متفنن و خوش‌گذاران و مدیحه‌سرا قرار می‌گیرد. چنان‌که در مواجهه با شاعری درباری و وصاف آربابان زور و زر چنین می‌سراید:

**الا شاعر رند معجز کلام
زما باد بر معجزات سلام
زبان هنر رام فرمان تو
روان سخن مست دیوان تو
چنان زیب دادی به شعر دری
که برناج گوهرنشان گوهری
ولی عاقبت گنج رخشنده را
همان گوهرآرای تابنده را
زر مولوی، گنج عطار را
سرا پرده فیض و انوار را
بذلت فکندی بیای خسان
ز شاه ستم پیشه تا پاسبان
تو این روح زیبا بت آزی
زبان نیاکان، زبان دری
که پیوند ما را به به گذشته‌گان
قوی حافظ است و میهن پاسبان
کشیدی بجایی که شرم‌آور است
جهان و وطن بر همین داور است
ترا چرخ بیمایه، گردون دون
تهی کرده از قدرت آزمون

**ز مردم رمیدی و تنها شدی
افسوس که بد نام و رسوا شدی
ز افکنده ناید جز افکنده‌گی
که از بنده ناید بجز بندگی
کسی کو چنین ناز ذلت کشد
سزد هر چه جور مدلت کشد
نماند وطن چون تو پنداشتی
به آتش کشد آنچه را کاشتی
زمین رنگ دریای خون آورد
فلک سنگ بارد جنون آورد
نماند زخان و ز خاتون نرد
نه از غر زدن‌های استمگران
(صفحه ۲۳۳ ... بادبان)**

اما احساس مسئولیت عظیم لایق در برابر صداقت ناب، گاهی برایش درد سهرایی داشته است. در نظامی که شعبده با سیاست آمیخته بود و مردم اغلب از بیراهه با پشتاره‌یی از نیرنگ و کذب و دغا وارد عرصه می‌شدند او در موارد بسیاری به کشف حق از ناحق در می‌ماند، چه در مواجهه با آدم‌های نقابدار و دپوشت و دو رو و چندین چهرهٔ بیروکراسی وقت هنوز معصومیت کارش را نیازموده بود. او نهاداً یک قیالی بود، یک شاکرد با صفای مدرسه که رفته، رفته در معاشرت با دهقانان پاک‌دل و زحمت‌کش روستاهای شمال به حقایق تازه‌یی آشنا می‌شد و آموزش اجتماعی می‌یافت. گمان میبرد عیاری رسم روزگار است و دروغ آن معقولهٔ منسوخ و اساطیری است که اصلا به زمان ما تعلق ندارد، اما همینکه وارد شهر شد شگفتی‌یی عظیمی دستش داد. همان حیرت ریگ روغن می‌کشند و اشتر را از نیفهٔ سوزن خوش خوشان عبور می‌دهند!

یک علم جدید که از آستین زمامداران زورگو سر می‌کشید و آمیخته با مهارت‌های استثنایی بود و لایق هیچ از آن سر در نمی‌آورد. به ناچار حصراری می‌شود و به عرفان می‌گراید به آن مشرب مصفا و پالوده و ژرفی که آدمی را بالتمام سیراب می‌کند و روزن دنیا‌های نا شناخته را به رویش می‌گشاید، اما لایق هیچ‌گاه نمی‌خواست تنهایی تنها به سعادت برسد او می‌خواست دوشا دوش و تنگتنگ و شانه به شانهٔ دیگران به تسلی جسم و جان برسد. همانگونه که عاشق و معشوق به هم می‌رسند دوباره به کارهای دیوانی می‌گراید. لایق می‌خواهد مطابق سلیقهٔ خودش وارد گود شود می‌کوشد عیارگونه برزند. رک و راست و صادقانه مثل یک عاشق پاک‌باز، مثل مردیکه بر قولش جان می‌بازد، اما از حرف و پیمان نمی‌گذرد، مشکل پایان ناپذیر لایق تا آخرین دم زندگی! مشکلی که در اصل مشکل روزگارماست و ماکیاولیسم را به غسل تعمید می‌خواند. لایق مثل یک کفاش سختگیر و صادقی بالاتر از آدم‌های سطحی نگر قرار گرفت؟ را در کارگاه وروحش قالب کند. گاهی می‌بیند که مدل در قالب نمی‌گنجد وگاهی قالب با مدل ظاهر و باطن، لایق تندیس‌ها را زیر پاشنه سنگینش خورد می‌کند! مرحله دوم بت‌شکنی مرحلهٔ دوم رستگاری روح، گفتمی انسانی اشراقی مدارج تعالی روان را بالترتیب طی می‌کند و هنوز در دومین رباط است.

با این تجربه‌های لایق کتاب بادبان تولد می‌شود- عصارهٔ روح سیری ناپذیری که بت‌ساز نهایی طلب برای پرداخت آن مدل و الگوی انسانی، بی‌بدیل و خارق عادت، که هم‌تا و هم‌زادی نداشتنه باشد.

مگر جز این می‌توان شاعر شد؟ مگر جز این می‌توان به مرزهای ناشناخته رسید؟ مگر جز این می‌توان به کمال انسانی دست یافت و در سطحی بالاتر از آدم‌های سطحی نگر قرار گرفت؟ خیر، ابدای لایق اگر باری قانع شود، سیر شود، اشباع شود، دیگر به طور قطع درنهمراه مانده است. لکه و استعداد و خواهش‌های نهان یک شاعر اصیل حد و مرزی نمی‌شناسد. مثل اشل زنجیر شکن و بند گسیل است و قیامش گاه قوام زمانه، برابر با طوفان زمانه است، بدون شک اولین شرط شعر و شاعری فتح کامل آن چکاده‌ها و تجربه‌های خوش منظری است که در قاف نیوغ انسانی قرار دارد و سال‌های ریاضت جان و تن می‌طلبد.

لایق سیاستگر می‌خواهد به لایق شاعر نزدیک شود لایق شاعر می‌خواهد تدابیر مخدوش و گاهی هم مغشوش زمانه را با عاطفهٔ زلالش اشتی دهد و در تکاپوی یکی شدن به مراد دل و یقین برسد.

فکر می‌کنم در موارد بسیاری رسیده است. زهی سعادت انسانی که در محاکمهٔ خودش از خودش رنگش به زردی نگراید، شرمناک نشود و زانوانش نلرزند. زهی کامگاری انسانی که خودش با خودش دروغ نرفته، معناد کذب و ریا نشده و تکرار در قباحث و ناپاکی او را در دفاع از ذرایل روزگار بر نه‌انگيخته است.

این خصایل خمیرمایه اصلی اشعار لایق است، همان جوهر شریفی که مرز بین آدم‌ها و آدم‌نماها را مشخص می‌سازد.

شعر لایق از فرهنگ پر بار پیشینهٔ ما کاملاً سیراب است، مولانا، سنایی عطار، حافظ، سعدی و فردوسی کسانی هستند که لایق از راه رجوع و تولا به آنها موضع دقیق فکریش را در گذرگاه وحد فاصل زمان امروز و دیروز معین کرده و ضمن توجه به فرادهای نورانی، نیم رخ به گذشته‌های شکوهمند تاریخ فرهنگ و ادبیات ما دارد و هرگز رابطه‌هایش را با آن دنیا‌های رازآمیز که عرصهٔ تجلی نیوغ و شایستگی ملت ما بوده اند نبریده است. بطور مثال به این نمونه‌ها توجه کنید:

**استاده‌ام فراز پلی برکمانه‌ها
گسترده‌ام نظر
تا دامن افق
آنجا که آسمان هری تا کرانه‌ها
گویب یخوان نبشته حدیث زمانه‌ها
و عصرهای طی شده گوید فسانه‌ها

**آتش گرفته خانهٔ چرخ کیبود را
زانر و هری مست
تا دامن سپهر
بر دست نقره بین خط بود و نبود را
و ز آتش سپهر کشیدست دود را
وز رنگ آفریده بهشت خلود را**

**در رنگ‌های مغرب زیبای این دیار
خوانم حدیث خون
خونی که رفته است
در باستان زمان ز رگ مردمان پار
تا برکشد باوج فلک کاخ اقتدار
از بهر آرزوی یکی مرد نابکار**

**لیکن هنوز مردمک شهرها هرات
استاده جابجا
آرام و استوار
یعنی نگشسته محو زغارت‌گر زمان
از جا نرفته از ستم و قهر فاتحان
دارد هنوز مردم آگاه و قهرمان**

**شمشیر جابران نتوان گشت روح خلق
بر وادی هری تاریخ شاهدست
کامد هزار موج نه‌جنبید کوه خلق
هرگز نمد ز بر ستم‌ها گروه خلق
پاینده باد زنده‌گی پر شکوه خلق
(صفحه ۹۴... بادبان)**

**و یا:
ای غزنه، ای خرابهٔ خاموش و بیصدا
ای کشتی شکستهٔ دریای روزگار
آیا کجا شدند؟
آن جنگ آوران
آن‌های وهوگران
آنها که از تخار وهری تا به مرز هند
با خون خلق، شهرت خود را نبشته اند

**نی کاخ مر مروند در آن سرو لعبتی
نی کوس دولت و نه شکوه و صلابتی
نی صوت بریطی
نی جنگ جنگیان
نی شور مطربان
نی های هو، نه مستی خوبان بارگاه
نی انعکاس خنده به دهلیز قصرها

**زان برج باره‌های عظیم و زکاخ‌ها
نی آجری، نه پاره سنگی، نه مشت گل
چشم به جستجو
در شیب و در فراز
هرگز نگشسته باز
جز بر حظیره‌های خموش گذشته‌گان
یا برکرانه‌های المناک تپه‌ها

**آن بزم‌ها و عربده‌گی‌ها و عشق‌ها
آن خنده‌ها، غریب‌گری‌ها و نشه‌ها
گویب که خواب بود
یا چرخ چنبری
در مرز خاوری
برلوح پاک و ساده‌ی غزنین منزوی
نقش عبث برای تفنن کشیده بود!
(صفحه ۹۵ بادبان)**

لایق هنوز هم در کار ویرانگری و بازسازی است و از مولیناتاسی می‌جوید که می‌گفت:

صورتگر نقاشم، هر لحظه بتی سازم و آنکه همه بتها را در پیش تو اندازم لایق کمال طلب، کمال مطلوب را انتخاب کرده است. تمام شعر هایش چه در دفتر «سمت روشن جاده‌ها» و چه در دفتر «بادبان» در آرزوی تقرب به این آرمان سروده شده است، آرمانی متعالی، آرمانی انسانی، آرمانی که در مقطع ضروری و مناسبی با فرهنگ و جنبش جهانی تهی‌دستان گره می‌خورد و بی‌مرزی انسانی، روح شاعر دفاع می‌کند.

من که به عنوان یکی از دیرینه ارادتمندانش همواره شاهد فرازجویی تدریجی روح شریفش بوده‌ام خود را بختیار می‌دانم که حقدار بزرگم کماکان دلهره و وسواس انسانیش را در کارهای هنری و عاطفیش حفظ کرده و به ظواهر روزگار تسلیم و قانع نشده است. شفافیت شعر لایق در کورهٔ فروزان شیشه‌گر زمان روز تا روز تجلی بیشتر می‌یابد و لایق می‌رود که شاعرتر شود و است ثنایی‌تر، همان استثنایی که در وحدت تنگتنگ با جمع، انسان بودن و عیار بودنش را ضمانت میکند.

اکنون که او از من خواسته تبلور، نورانی، شفاف و بی‌غش آن آرزوها و روزها را در بوته نقد و سنجش بکشم سخت احساس ناتوانی و درماندگی می‌کنم، دریغ بزرگ من آن است که کاش هنرشناس و ادبیات‌شناس می‌بودم تا می‌توانستم آن درهای بسته و پالوده‌یی را که لایق در گنجینه‌های ذقیمتش برشته کشیده است. بسنجم و آن یادنامه‌ها را ارجی شایسته بگذارم. من دقیقاً نمی‌دانم لایق تا کجا شاعر است، اما دقیقاً می‌دانم که او تا کجا انسان است و چه مقدار فریفته و عاشق دل‌پاک کمالات و خصال ستوده انسانی می‌باشد.

برای دست‌های پاکش آرزوی خیر می‌کنم که با رسایی تمام کماکان تهی‌دستان و مظلومان را در این چاشت‌گاه جوشان حوادث بخاطر غلبه نور بر ظلمت و حق بر باطل امید و باور ببخشد و بیش از پیش در انسانیتی ناب و راستین و عاری از شائ بهی روزگار پالوده و تطهیر شود.

ستایش بیکران نثار لایق- این شاعر به یقین رسیده باد.

لایق؛ خالق ادبیات ستم‌دیدگان

نویسندگان و شاعران چپ، زبان فارسی را غسل تعمید دادند و از دربار شاهان و طبقه حاکم، در میان خلق و مردم محروم و ستم دیده بردند

بگیرد. حافظ در آن زمان به معنای غرل‌خوان بود نه حافظ قرآن. او در عروسی‌ها و محافل آواز می‌خواند و اهل می و شراب بود. حافظ با زاهدان و واعظان مشکل داشت اما با حاکمان نزدیک بود. در مدح حاکمان و وزیران شیراز، کرمان شاه، لرستان و عراق شعر می‌سرود. تنها ۱۲۳ مورد شاه شجاع حاکم شیراز را مدح کرده است. به طور نمونه بخش از مدح‌های او را خدمت تان می‌خوانم:

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع که نیست با کم از بهر مال و جاه نزاع به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

حافظ در مدح شاه یحی شعر سروده است و از کشتن مردم و به آب انداختن شان تمجید می‌کند:
نصرت الدین شاه یحی آن که خصم ملک را/ از دم شمشیر چون آتش در آب انداختی
از فریب نرگس مخمور و لعل می‌پرست/ حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی
حافظ در مدح سلطان «اویس» حاکم عراق نیز شعر دارد:
من از جان بنده‌ی سلطان اویسم/اگرچه یادش از چاکر نباشد
سعدی همه را نصحیت می‌کند. پند و اندرز با سعدی به اوج می‌رسید. اما کسی که همه را نصحیت می‌کند خودش در دربار چاپلوسی و مداحی می‌کند. به این شعر سعدی نگاه کنید:

اتابک محمد شه نیکبخت خداوند تاج و خداوند تخت جوان جوان بخت روشن‌ضمیر به دولت جوان و به تدبیر پیر زهی دین و دانش، زهی عدل و داد زهی ملک و دولت که پاینده باد ننگنجد کرم‌های حق در قیاس چه خدمت گزارد زبان سپاس

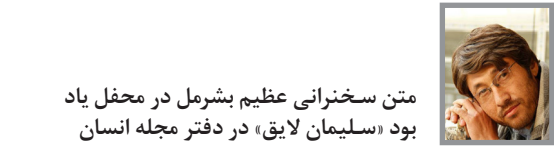
خلاصه مداحی با تمام تاریخ شعر و زبان فارسی گره خورده است. لایق در امتداد تاریخ همین ادبیات، طبقاتی، محافظه‌کار، قوم و دین و مذهب‌زده ظهور می‌کند. اما او یک فصل جدیدی را آغاز می‌کند و علیه تاریخ ادبیات ایستاد می‌شود. از ادبیات که در خدمت دین بود در مقابل دربار استفاده می‌کند. این کار کوچک نیست. البته تنها لایق نیست، بلکه در کل ادبیات چپ ادبیات انتقادی است. نویسندگان چپ فهمیده بودند که با ادبیات محافظه‌کار نمی‌توان دنیایی جدید خلق کرد. دنیایی جدید، ادبیات جدید نیاز دارد. با ادبیات طبقه حاکم نمی‌توان، طبقه محکوم را نجات داد. بنام نویسندگان و شاعران سوسیالیست علیه این سنت تاریخی ایستاد شدند. زبان فارسی را غسل تعمید دادند و از دربار شاهان و طبقه حاکم، در میان خلق و مردم محروم و ستم دیده بردند. کلمات و مفاهیم را از نظر محتوایی تغییر دادند. کلمات مثل دهقان، مزدور، کارگر، برزه‌گر و… که در گذشته نماد خفت و خواری بود، توسط نویسندگان چپ تبدیل به نمادهای غرور و افتخار شدند. با این ادبیات به گروه‌های محروم و ستم‌دیده نوع باور را خلق کردند که نه تنها آن‌ها بد، غریب و بی‌چاره نیستند، بلکه نیرو و قدرت دارند که می‌توانند با آن جهان جدید و عادلانه بسازند. یکی از درخشان‌ترین کارنامه و تلاش جنبش چپ در افغانستان نیز همین موضوع است.

داستان نویسان و شاعران چپ افغانستان از جمله لایق، شفיעی، واصف باختری، ببرک ارغند، گلالی حبیب، کریم میثاق، اکرم عثمان عبدالله نابیی، رازق رویین و… مسیر ادبیات فارسی را به جای کاخ شاه، به سوی کلبه گلین دهقان جهت دادند. به جای شکوه سفره شاه از سفره خالی کارگران و دهقان‌ها سخن گفتند. به جای تاج شاه، در باره آبله دست‌های دهقان‌ها و کارگران نوشتند و شعر سرودند. به طور نمونه بخش از شعر واصف باختری را که به نام «اشک برزه‌گر» از زبان دهقان سروده بود می‌خوانم:

به پسر گفت که این حاصل رنج من و توسن که در آن خفته توانگر آرام لیک ما و تو پی نیمه‌ی نان در گدازیم سحرگه تا شام

باختری در شعر دیگرش که در نشریه وزین و ماندگار «شعله جاوید» نشر شده بود، کارگران و دهقان‌ها را مخاطب قرار داده می‌گوید:

تو در پیکار آزادی، نخواهی باخت و خواهی برد/ جهان را که مزد شصت دست بی‌کران توسن



متن سخنرانی عظیم بشرمل در محفل یاد

بود «سلیمان لایق» در دفتر مجله انسان

درد می‌فرستم به زنده یاد سلیمان لایق که متأسفانه در همین تازگی‌ها از بین ما رخت بر بست و رفت. تشکر می‌کنم از مسوولین مجله «انسان» که این محفل یاد بود را تدارک دیدند. من صحبت‌هایم را به صورت کوتاه در سه بخش ارائه می‌کنم: ۱- اشاره‌های به نکاتی در زندگی لایق به عنوان یک انسان معترض. ۲- ظهور ادبیات انتقادی چپ در مقابل ادبیات اشرافی، طبقاتی، ناسیونالیستی، محافظه‌کار، دین و مذهب زده. ۳- بحث کوتاه درباره اندیشه و ادبیات انتقادی لایق به عنوان یکی از ستون‌های ادبیات ستم‌دیدگان افغانستان.

۱
پیشنهاد می‌کنم تا در دو بخش عملی و نظری در مورد لایق کار شود. در بخش عملی زندگی و در بخش نظری اندیشه لایق بررسی شود. من فعلا به صورت کوتاه به این دو بخش اشاره می‌کنم. امیدوارم دوستان در آینده بیش‌تر کار کنند. از دید من در بعد عملی لایق یک انسان معترض است. او در یک خانواده بسیار محافظه‌کار و سنتی بدنیا آمد. خانواده‌ی که روابط محکم پیر میریدی با خانواده مجددی داشت. براساس همین سنت خانوادگی نام لایق را «غلام مجدد» گذاشته بودند. اما وقتی لایق بزرگ می‌شود علیه همین سنت پیر میریدی خانواده ایستاد می‌شود و اعتراض می‌کند. حتا نام‌اش را از غلام مجدد به سلیمان لایق تبدیل می‌کند.

لایق از نوجوانی و پیش از اینکه عضو حزب خلق شود یک آدم معترض است؛ علیه سنت سیاسی موجود در افغانستان مبارزه می‌کند. امروز اعتراض کردن کار ساده است، اما در آن زمان اعتراض کردن علیه حاکمیت و دولت کار ساده‌ای نبود. در حقیقت سر به دار سپردن بود. لایق این خطر را به جان پذیرفت. او از دوران نوجوانی وقتی که وارد مدرسه «شرعیه یغمان» شد با تعداد جوانان معترض حلقه‌ای را تشکیل داد و بر دولت و وضعیت آموزشی اعتراض کرد. این کار باعث شد که لایق اخراج شود. بعد به دانشکده‌ی شرعیات راه پیدا کرد. اخراج از مدرسه دینی باعث نشد که لایق دست از اعتراض بردارد. در دانشکده‌ی شرعیات حلقه‌ای اعتراضی ساخت و بعد از یک مدت مبارزه علیه دولت، از آنجا هم اخراج شد. سر انجام با کشمکش‌های زیاد و براساس روابط شخصی با یک آدم خیر اندیش، وارد دانشکده ادبیات شد و ادبیات خواند.

لایق یکی از اعضای مهم حزب خلق بود. دوستانش می‌گویند او در درون حزب به عنوان یک آدم فرهنگی هم چنان معترض باقی ماند. هم بر شاخه پرچم اعتراض می‌کرد و هم از شاخه خلق. به خصوص علیه حفیظ الله امین و اکسا شعرهای زیاد سروده است.

۲

بخش دوم که قابل بررسی است اندیشه لایق است. لایق شاعر بود. افکار و اندیشه‌های لایق را می‌توانیم با شعرهایش بفهمیم و بشناسیم. برای اهمیت شعر لایق نیاز است که تاریخ ادبیات و تفکر حاکم و غالب بر آن را بررسی کنیم. با نگاه جامعه‌شناسی به رابطه ادبیات با طبقات فرادست و فرودست متوجه می‌شویم که در طول تاریخ هم در حوزه زبان فارسی و هم در اروپا، ادبیات در خدمت طبقه حاکم قرار دارد. ادبیات توسط طبقه حاکم یا هم توسط گروه‌های وابسته به طبقه حاکم تولید شده‌است. برده‌ها، کارگران، دهقان‌ها و در کل طبقه فرودست، مجموعه‌های بی‌صدا و خاموش این عرصه‌اند. اگر مارکسی نگاه کنیم، ادبیات هردوره تاریخی در حقیقت ادبیات گروه‌های حاکم همان دوره است.

برای اینکه نشان بدهم ادبیات غرب اشرافی و طبقاتی است به ادبیات دو تن از پدران ادبیات غرب (هومر و شکسپیر) اشاره می‌کنم. هومر از شاهزادگان «تروا» و فرماندهان کشور «یونان» تمجید می‌کند و حتا به آن‌ها مقام خدایی می‌دهد. زندگی برده‌ها و خدمت‌کاران را شیک و شاعرانه نشان می‌دهند. از دید هومر شکوه، شجاعت، اخلاق، زیبایی، خرد و هر آنچه از جنس نیکی و خوبی است، در شخصیت فرماندهان یونان، شاهزادگان تروا و دربار پیرام موجود بود. هیکتور قهرمان اخلاق است و آشیل قهرمان شمشیر. هلن نماد زیبایی است و بردگان و خدمت‌کاران قهرمانان وفاداری، آراستگی و انضباط.

شکسپیر یکی از خدایان ادبیات اشرافی غرب است. او در نمایش‌نامه «تریلوس و کرسیدا» تمجید از فرهنگ، عظمت و اخلاقی شاهزادگان و طبقه حاکم را چنان به اوج می‌برد که محال است نویسنده بتواند، در تمجید و توصف به چنین نقطه اوج برسد. حتا می‌توان گفت توصیف و تمجید با شکسپیر اوجش را پیموده است. او در تمجید و توصیف از شکوه شاه و شاهزادگان از هومر هم جلوتر رفته‌است. کریسیدای شکسپیر زیباتر از هلن، هومر است، تریلوس او شجاع و جنگ‌جوتر از هیکتور. بردگان و خادمان را که او به تصویر کشیده است، منضبط‌تر، مطیع‌تر و وفادارتر از بردگان و خادمان است که هومر توصیف کرده‌است. در ادبیات فارسی نیز همین وضعیت حاکم است. ادبیات در خدمت دربار و طبقه حاکم قرار دارد. شاه، خان و میر نماد شرافت و بزرگواری است. کارگر، به خصوص مزدور و نوکر انسان‌های خوار هستند که به جز قدرت بازو هیچ‌چیزی دیگری برای عرضه ندارند. این ادبیات توسط طبقه حاکم تولید شده‌است.

ادبیات فارسی قوم‌زده، دین و مذهب‌زده و محافظه‌کار است. اصلا بخش زیادی از ادبیات فارسی در دربار تولید شده و خواستگاه درباری دارد. اکثریت پدران زبان فارسی درباری و مداح‌اند. مثلا حافظ، سعدی، فردوسی، فرخی سیستانی و… در مدح شاهان شعر می‌سرودند. فردوسی با آن عظمت که داشت در دربار غزنه آمد و در وصف سلطان محمود شعر سرود. به طور نمونه به این شعر توجه کنید:

جهان آفرین تا جهان آفرید

چنو مرزبانی نیامد پدید

چو کودک لب از شیر مادر بشست

ز گهواره محمود گوید نخست

حافظ که یکی از نماینده‌های ادبیات عرفانی در زبان فارسی است، درباری و مداح بود. شعرها و مدح‌های حافظ ادعای کسانی را که می‌گویند حافظ عارف بود با پرسش مواجه می‌کند. به خاطر که عارف به فکر خدا و خالق است و پیش شاه و دربار مداحی و چاپلوسی نمی‌کند. حق با «علی حصری» است. حصوری در کتاب که نوشته است ادعا دارد حافظ عارف نبود. اما جو دین زده و مذهب زده ایران باعث شد که از حافظ یک تفسیر عرفانی صورت



ایستاد می‌شود. با قدرت و طبقه حاکم در می‌افتد و دست به یخن می‌شود. به طور نمونه به این شعر لایق توجه کنید:

بندگان، ای بندگان زاده ای ویرانه‌ها می‌رسد آیا خروش صاحبان قصرها تا به ویران خانه‌ها؟

زندگی می‌لرزد از شرم جنایت‌های شان وای شان، ای وای شان

نیست جز از خون مردم یاده در مینای شان در بی این‌های و هو، این برقی شوکت‌های شان می‌رسد فردای شان

باز پرس جورشان، بیداد شان، فحشای شان مرگ بر غوغای شان

مرگ بردنیایی شان

من نمی‌خواهم که بگذارم جبین

پیش پایش بر زمین

زین سبب

تیغ براقی، آتشین

می‌کشند از آستین

مرگ بر دزدان پیر و لعن بر شب‌های تار

مرک بر این ناز پرودان، ز خون خلق زار

بر در و دیوار آذین کاخ‌های لاشخوار

شرم زین وحشی‌گری، ای و حشیان شرمسار

شرم تان بادا نه تنها شرم، شرم مرگبار

لایق با انتقادهایش چه می‌خواست؟ مارکوزه متفکر سوسیالیست آلمانی یک جمله خیلی جالب دارد؛ می‌گوید «دنیای امروز دنیای نا عادلانه است. بیایید انسان جدید و جهان نو بیافرینیم». در حقیقت لایق هم یک دنیای جدید می‌خواست. چنانچه در این شعر می‌گوید:

کاخ کهن لرزان شود طرز نوین بنیان شود و یا دل مان زورق دریای خون به سر ما رهرو راه جنون به بیا طرح جهان نو بریزیم که این فرسوده دنیا واژگون به

لایق از یک دنیای جدید سخن می‌گوید. دنیای که در آن مناسبات طبقاتی و پیر و مریدی حاکم نیست؛ دنیای عادلانه و انسانی است. او برای رسیدن به این دنیا می‌تپد و تقلا دارد تا مردم و نیروهای دردمند سرزمینش را برای مبارزه و پیکار بیدار کند. مبارزه که هدفش رهایی کارگران، دهقان‌ها و ستم‌دیدگان است. شعرهای لایق در حقیقت ادبیات آگاهی و رهایی بخش است. بخش از شعرهایش را در این باره می‌خوانم:

صدای نا خدا پیچید در شب که هان ای رهروان بیدار باشید من از وضع فلک دانم که امشب نبردی می‌رسد هشیار باشید سر و دل در کف توفان گذارید تن و جان قدرت پیکار باشید و یا

باد شو! باد غضب‌ناک و وزان باد قهر آلود و باد بی امان باد توفانزای و باد بی کران نعره کش، فریاد زن، فریاد توفان خبیز زن توسن قهر و غضب را ضربت و مهمبیز زن در دل ریگ روان فریاد آتش ریز زن رعد شو، برق غضب شو، بحر شو، گرداب شو، ابر عصیانگر شو و تندر شو و سیلاب شو! بندگان مالکین را بندگان بسته با گاو زمین را

کشتگان یوغ استبداد و کین را

از تلاش نطفه توفان خبر کن!

در بیابان‌های سوزان

در میان ریگزار شاهد غارتگری‌ها،

در زمین رنج و مرگ و خود سری‌ها،

آفتابی را بر افروز:

آفتاب آتشین را،

آفتاب سرخ پرچم‌دار رزم واپسین را

جاودانی مشعل خشم دهاقین در زمین را

لرزه ده، روح نوین ده،

قدرت پیکار ده،

روح بخشا، نورده

نیروی آتشبار ده

بندگان مالکین را

بندگان بسته با گاو زمین

شاد رو ای رهرو راه نجات خلق‌ها

پیش‌رو،

سر مست رو،

این شعله‌ها بر دست رو

در ره پیکار تا پایان بود و هست رو

در افغانستان به نام فمینیسم، به نام پشتون، هزاره، تاجیک، ازبیک، مذهب، قوم، سمت و… تکه تکه هستیم. انسان یک چیز گمشده‌ی مردم افغانستان است. لایق در شعرهایش از نظر فکری دنبال انسان است. شعر زیبایی دارد که مخاطبش انسان است:

من تن به طوفان داده‌ام

طوفان بی‌پایان عشق

طوفان رنج آدمی

دریای خون افشان عشق

و یا

همه یک دست و یک آواز شوند

یک جهان دیگر آباد کنند

این جهان را و در آن انسان را

از بلای ستم آزد کنند

یا

مرا مهر انسان و آزادی

ز پندار پستی و افتادگی

مرا قدرت زندگی می‌دهد

سر سخت رزمندگی می‌دهد

در شعرهای بالا مخاطب لایق انسان است؛ چیزی که در افغانستان کم شده بود و وجود نداشت و ندارد.

چیزی دیگری که در اندیشه لایق برجستگی دارد وطنی دوستی او است. در زندگی‌اش هم ثابت کرد. لایق و دوستان‌اش هرچه تکاپو و تلاش کردند برای این وطن بود. برای خود شان نبود. به همین خاطر امروز از آنها هیچ کاخ و قصر باقی نمانده است. یکی از دوستان لایق را دیدم می‌گفت «وقتی لایق می‌خواست از کابل فرار کند، ۲۶ هزار افغانی از موتورانش قرض کرده بود». کسی که وزیر بود، اما روزیکه مجبور می‌شود برود با پول قرض می‌رود. وقتی به اروپا آواره شد، برای همیشه آنجا نماند تا از خیابان‌های



پاریس، بن و لندن و آب و هوای پاک آن لذت ببرد. به محض که زمینه آمدن فراهم شد، به افغانستان برگشت. این وطن دوستی را در شعرهای لایق می‌بینم:

دوست دارم این وطن را
دوست دارم سنگ او را، کوه او را
دوست دارم قلب خود را، خانه‌ی اندوه او را
دوست دارم این وطن را
خاک او را
ابره‌های مست و هیبت‌ناک او را
رودهای یاغی و بی‌پاک او را
بر فراز کوهساران آسمان پاک او را
دوست دارم این وطن را
لانه‌ی ویران او را
خانه‌ی دهقان او را
در بر آزاده کوهستان صدای هی هی چوپان او را
بهمن و توفان او را
غرش و عصیان او را
دوست دارم این وطن را
آمو و مرغاب او را
باد او را، ابر او را، آب او را
رستخیز موج از خود رفته و گرداب او را
دشت‌های خشک و گرما کشته و بی آب او را

لایق در مورد تمام نقاط کشور شعر دارد. درباره دریای پنجشیر، دشت‌های جوزجان، ویرانه‌های غزنه، بوداهای بامیان و جاهای مختلف افغانستان شعر سروده است. دشت‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، درختان و مردم و گل و بته‌هایش را مخاطب قرار می‌دهد. شاعران دیگر هم در باره دشت و کوه و کشورشان شعر سروده اند، اما نگاه متفاوت است. شاعران درباری و خالقان ادبیات طبقه حاکم به دنبال عدالت و درد مردم نیستند. اما لایق وقتی کوه و دشت کشور را مخاطب قرار می‌دهد در این کوه و دشت دنبال عدالت است. دنبال درد است. دنبال مردم ستم‌دیده است. اگر به سراغ پنجشیر، بامیان، جوزجان، غزنه و... میرود، در حقیقت به دنبال درد مردم می‌رود. او در شعرهایش به دنبال عدالت می‌رود و به دنبال انسان ستم‌دیده و گرسنه می‌رود. بخش از شعرهایش را در این جا یاد اوری می‌کنم:

دریای پنجشیر:

با هر غریو و زمزمه تکرار می‌کند
شرین ترانه‌ها ز گذشت زمانه‌ها
گاهی زگریه‌ها

گاهی زخنده‌ها

آن چهره‌ها که پرده نسیان کشیده‌اند
بر رخ ز قرن‌ها و تغیر ستاره‌ها
آرمان‌های مختنق و دردهای خلق
در شور و موج‌ها و سرود غریبوا

دشت‌های جوزجان:

به دشت‌های جوزجان
که ظلم و قهر حاکمان
چنان گرفته‌اش زیان
که خشم موج می‌زند
ز چشم خلق بی‌زبان
به دشت‌های تشنه لب
پیام آب می‌رسد
ز غول شب حذر مدار

گویِ ز بی‌زبانی گردون پیامبر است

این کشتی حیات

کین زورق سپهر

بر موج‌های غارت و وحشت شناور است

لایق وقتی در مورد غزنی شعر می‌گوید از درد و ویرانه‌های غزنی می‌گوید. عنوان شعر هم «ویرانه‌های غزنه» است. به قول ماکسیم گورکی اکثریت و حتا می‌توان گفت تمام مردم افغانستان به مرض خاک و خون پرستی آغشته است. اما ویژگی لایق این است که به چنین مرضی آغشته نیست. وقتی سراغ غزنی می‌رود، لایق در کام ناسیونالیسم، قوم‌گرایی، تبارگرایی سقوط نمی‌کند. به اندازه که لایق درد انسان گرسنه افغانستان را درک می‌کند، درد انسان بیرون از افغانستان را هم درک می‌کند. مانند بسیاری‌های ما از حمله حاکمان افغانستان به خارج از افغانستان و به خصوص به هند به وجد آمده شادی نمی‌کند. به گفته خودش بر آنهای که «با خون خلق شهرت خود را نبشته‌اند» اعتراض می‌کند. به این شعر توجه کنید:

بر خرابه‌های غزنین

ای غزنه، ای خرابه‌ی خاموش و بی صدا،

ای کشتی شکسته‌ی دریای روزگار،

آیا کجا شدند؟

آن جنگ آوران

آن های و هوگران

آن‌ها که از تخار و هری تا به مرز هند

با خون خلق شهرت خود را نبشته‌اند

آن خادمان دولت و آیین غزنوی

مداح دامغانی و استاد عنصری

آن خواجه‌ی بزرگ

آن جمع افسران

وآن جمله شاعران

در خاک‌های نمزده در زیر تپه‌ها

آیا کجا به خواب ابد آرمیده‌اند؟

در شه‌بهار شه، نه بهاری نه سیزه‌ای

در روضه‌ی ارم نه رمی و نه جلوه‌ای

لب‌های بوسه گیر

از بازوان شیر

وز زلف تابگیر

بزدوده شد ز هستی و جزو فسانه شد

تنها برای خاطره ثبت زمانه شد

نی کاخ مرمر و نه در آن سرو لعبتی

نی کوس دولت و نه شکوه و صلابتی

نی صوت بربطی

نی چنگ چنگیان

نی شور مطربان

نی های و هو، نه مستی خوبان بارگاه

نی انعکاس خنده به دهلیز قصرها

محمود، آن نبرده‌ی یکتا جهان کشای

سلطان یمین دولت و مسعود پهلوان

با جمله دودمان

رفتند و دیگران

دنبال کاروان

نی گرد ره بجای و نه راه دلاوران

چون سایه، فانی شب تاریخ گشته‌اند

نی پیل بان، نه پیل، نه خنگان نوبتی

نی حاجیان، نه قلعه گشایان، نه بنده‌گان

نی تخت طاووسی

نه خروش غناگران

نی قهر پاسبان

نی آیتی ز شوکت و نیروی این و آن

تنها در آن میان دو مناری ستاده‌اند

زان برج باره‌های عظیم و زکاخ‌ها

نی آجری، نه پاره‌ای سنگی، نه مشت گل

چشمم به جستجو

در شیب و در فراز

هرگز نه گشته باز

جز بر حظیره‌های خموش گذشته‌گان

یا بر کرانه‌های المناک تپه‌ها

آن بزم‌ها و عربدگی‌ها و عشق‌ها

آن خنده‌ها، غریوگری‌ها و نشه‌ها

گویِی که خواب بود

یا چرخ چنبری

در مرز خاوری

بر لوح پاک و ساده‌ی غزنین منزوی

نقش عبث برای تفتن کشیده بود!

آخرین سخن این است، جهان و دنیایی را که لایق می‌خواست چه گونه جهان و دنیایی است. او جهان نواش را در شعر این گونه بیان کرده است:

بعد خورشید جهان سربکشد

آسمان خنده زند رام شود

خاک‌ها عود شود مشک شود

آب‌ها باده شود جام شود

لایق می‌گوید جهان که ما می‌خواهیم این گونه جهان است. او یک سوسیالیست بود. در جست‌وجوی یک جهان سوسیالیستی بود. جهان سوسیالیستی که در آن اقلیت گنج و اکثریت رنج نکشد. به گفته خودش در جست‌وجوی جهان بود که در در آن «نظام نابرابری همیشه بی‌نشانه باد». لایق یک عمر برای همین جهان مبارزه کرد. شعر گفت، تلاش و مبارزه کرد. البته شکی نیست لایق اشتباهاتی هم داشت. او ۹۰ سال عمر کرد. عضو یک حزب سیاسی بود. امکان ندارد در ۹۰ سال عمر یک نفر هیچ اشتباه نکند. نقاط سیاه و قابل نقد و نفی در کارنامه حزب خلق زیاد است. اما با تمام آن لایق یکی از بهترین فرزندان این سرزمین بود. خالق ادبیات ستم‌دیدگان بود. متأسفانه با مرگ او افغانستان یکی از بهترین فرزنداناش را از دست داد. او و اکثر هم سنگرانش یک عمر برای مردم محروم و ستم‌دیده مبارزه کردند نه برای خودشان. به همین خاطر هیچ قصر، شرکت و شهرک از خودشان به میراث نماندند. این در حالی است که رهبران را بگذار حتا بعضی از قومندان‌های مجاهدین هم امروز شهرک دارند. ***

عبدالله در پاکستان؛ سفری با ذهن خالی



محمد احمدی

مشاهده کرده است: از موضع‌گیری‌های صدراعظم پاکستان و حمایت اسلام‌آباد از روند صلح افغانستان در این سفر، علاقمندی برای گشودن فصل جدید در روابط میان دو کشور را مشاهده کردیم. رییس شورای عالی مصالحه ملی، از فیصله کابینه‌ی پاکستان برای ایجاد تسهیلات در روند صدور ویزا به شهروندان و تجار افغانستان باز هم اظهار تشکر و قدرانی کرده است، اما موضوع مهاجرین افغان را فراموش کرده بود که برگشت قانونی آن‌ها تأثیر مهم در روند صلح دارد. پاکستان از مهاجرین افغان سود سیاسی و اقتصادی می‌برد و برای تحمیل خواست‌های شان به‌عنوان عامل فشار بر حکومت افغانستان استفاده می‌کند.

عبدالله عبدالله بازم از صدراعظم پاکستان اظهار تشکر و قدرانی کرده است که از کاهش خشونت و آتش‌بس در افغانستان حمایت کرده است، اما رییس شورای عالی مصالحه ملی در سخنرانی‌ها و دیدارهایش با مقامات پاکستانی از حفظ نظام جمهوریت، حفظ قانون اساسی، حقوق بشر، آزادی بیان، آزادی زنان، ارزش‌های مدنی و دستاورد های ۱۹ سال اخیر مردم افغانستان اشاره نکرده است.

رییس شورای عالی مصالحه ملی دولت باید از مقامات پاکستانی می‌خواست که اگر دوست خوب و همسایه نیک برای افغانستان هستند، نباید به آن عده از گروه‌های تروریستی جای دهند که سال‌هاست خون زنان و کودکان بی‌گناه افغان را می‌ریزند. عبدالله همچنان باید یادآور می‌شد که نظامیان مرزی پاکستان نباید پس این خاک افغانستان را بمباران کند، به حاکمیت و استقلال افغانستان را احترام بگذارند. اما در کنفرانس‌های عبدالله نشانه‌هایی از این تأکیدها دیده نشد. قطعا که در گفتگوهای خصوصی نیز چنین نشده است.

چهل سال می‌شود که افغانستان شاهد جنگ، ویرانی، تباهی، خون و خشونت و بی‌ثباتی سیاسی بوده است. با سقوط طالبان و تشکیل نظام جدید با چاشنی دموکراسی، اما باز هم سیلاب خون در افغانستان متوقف نشده است. در سال‌های اخیر که گفتگوهای صلح با گروه تروریستی طالبان مطرح گردید تا آغاز مذاکرات بین‌الافغانی در قطر؛ بدترین اوضاع امنیتی و وضعیت جنگی در افغانستان بوده است که در هرمه چندین حمله خونین بالای نیروهای امنیتی و مردم ملکی رخ داده است. نیروی‌های امنیتی و مردم ملکی بیش‌ترین قربانی را در برابر تروریسم داده‌اند که در حملات انفجاری، انتحاری، درگیری‌های زمینی و راه‌گیری

پاکستان حامی اصلی طالبان و گروه‌های تروریستی است که بارها مقامات افغانستان، کشورهای منطقه و جهان به آن اشاره کرده است. چند سال قبل رییس جمهور غنی و نارندا مودی در نشست قلب آسیا که برای بررسی اوضاع افغانستان به‌ویژه مبارزه با تروریسم، در هند برگزار شده بود، تلویحا به پاکستان اشاره کردند که از پناه دادن و حمایت تندرانی در منطقه دست به خشونت می‌زنند، دست بردارند. رییس جمهور غنی به صورت مشخص به پاکستان توصیه کرده بود که کمک نیم میلیارد دلاری‌اش برای بازسازی افغانستان را صرف مبارزه با تروریسم و هراس افکنی در داخل مرزهای خود کنند.

اکنون پاکستان و حامیان عربی طالبان متوجه شده‌اند که نابودسازی دولت جمهوری اسلامی افغانستان در میدان جنگ و نبرد ممکن نیست، صداهایی از آنسوی خط دیورند شنیده می‌شود که پاکستان طرفدار صلح و ثبات در افغانستان است و از تحقق آن مفاد اقتصادی می‌برد. پاکستان با چنین شعارهای می‌خواهد که طالبان وارد ساختار سیاسی افغانستان شود، سیاست خارجی حکومت کابل را در دست گیرد و نیز از طالبان بخواهند که برای اسلام آباد امتیازهای در سطح ملی، منطقوی و بین المللی قائل شود.

بشارت عبدالله از حسن نیت پاکستان
عبدالله عبدالله، رییس شورای عالی مصالحه ملی در یک سفر چند روزه به پاکستان رفته بود. عمران خان صدر اعظم پاکستان به رییس شورای عالی مصالحه کشور گفته است که با تأمین صلح و ثبات در افغانستان، پاکستان بیش‌ترین مفاد اقتصادی را می‌برد و از روند مذاکرات صلح بین طالبان و دولت افغانستان حمایت می‌کند. واقعیت، این است که پاکستان در تمام نشست‌های ملی و بین المللی ابراز داشته است که بهترین دوست و همسایه‌ای افغانستان بوده و خواهان تأمین صلح و ثبات در آن کشور است، اما در عمل «آی اس آی» از طالبان و گروه‌های تروریستی در افغانستان حمایت می‌کند و از جنگ افغانستان سود سیاسی می‌برد.

عبدالله عبدالله در سفر چند روزه‌اش در اسلام آباد با ذهن خالی رفته بود. مقامات پاکستانی، اما به منافع ملی و سیاست خارجی کشور شان تأکید کردند و گفتند که پاکستان از صلح افغانستان مفاد اقتصادی می‌برد. اما عبدالله عبدالله فقط برای اظهار تشکر و قدرانی رفته بوده و اندکی از رفتار صدر اعظم پاکستان، برخی چیز را

کشته و زخمی شده‌اند. عامل اصلی تلفات افراد ملکی و نظامی طالبان، داعش و سایر گروه‌های تروریستی بوده‌اند که در خاک افغانستان فعالیت دارند، اما بیش‌ترین تلفات جانی و مالی را گروه تروریستی طالبان بالای افغانستان وارد کرده است. این موارد بود که رییس شورای عالی مصالحه ملی باید با مقامات پاکستانی در میان می‌گذاشت.

حاشیه‌های سفر عبدالله به پاکستان

سفر عبدالله در پاکستان همزمان با سالیاد بدار آویختن داکتر نجیب الله، رییس جمهور چپ‌گرای افغانستان بود که توسط گروه تروریستی طالبان در شهرکابل به دار آویخته شد. حکمتیار مانع برگزاری سالیاد داکتر نجیب الله در خیمه لویه جرگه شد. برخی کابرن فضای مجازی و مقامات بلند پایه و بحرال حکومت فعلی افغانستان، پاکستان را در قتل نجیب الله متهم کرده است. امرالله صالح، معاون نخست رییس جمهور غنی در صفحه فیسبوک خود نوشته

است: «عوامل بزرگ منطقوی و جهانی، سرازیر شدن تسلیحات بی‌حساب به داخل کشور، تجرید افغانستان از صحنه جهانی، بی‌تجربه‌گی سیاسی نیروهای مجاهدین، بی‌اتفاقی و کشمکش در میان مجاهدین و ده‌ها عوامل دیگر باعث شد که او(نجیب) در طرح مصالحه ملی ناکام ماند. استخبارات پاکستان او را به وحشیانه‌ترین شکل توسط مزدوران خویش زیر نقاب طالب دین اول به قتل رسانیده و بعد به پایه دار بردند. مرگ او یک زخم ناسور در پهنای وجدان ملی کشور ما باقی خواهد ماند. کرامت انسانی هیچ کس نباید زیر هیچ بهانه‌ی لگد مال شود.»

پاکستان و توافق ژنیو

اتهام قتل داکتر نجیب الله توسط پاکستان را می‌توان در توافق ژنیو و گفتگوهای که بین افغانستان و پاکستان با پادرمیانی نماینده ویژه سازمان ملل متحد صورت گرفت جستجو کرد که تقریبا هفت سال را در بر گرفت، اما پاکستان توفیق ژنیو را زیر پا کرد و با حمایت مجاهدین دست از مداخله در افغانستان برداشت. در همین زمان مجاهدین به کمک مالی آمریکا با پاکستان روابط نزدیک و رفت‌وآمد گرم داشتند: جمعیت اسلامی به

رهبری ربانی، حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، حزب اسلامی به رهبری یونس خالص، جبهه آزادی‌بخش ملی افغان به رهبری صبغت‌الله مجددی، حرکت انقلاب اسلامی به رهبری نبی محمدی و حزب محض ملی اسلامی به رهبری پیروگیلانی مورد حمایت آمریکا، پاکستان و عربستان بودند که حمایت مالی و نظامی و فکری می‌شدند و علیه حکومت کمونیستی افغانستان جنگ می‌کردند که با شکست سنگین رو به رو می‌شدند. گفتگوهای ژنیو میان دولت پاکستان و دولت افغانستان به تاریخ ۱۴ اپریل سال ۱۹۸۸ با پادرمیانی سازمان ملل متحد و ضمانت دولت‌های اتحادیه شوروی (کمونستی) و ایالات متحده آمریکا امضا می‌شود که روی چهار پیمان معتبر به توافق می‌رسند:

یک-موافقت‌نامه‌ی دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول دوجانبه به ویژه عدم مداخله؛
دو-اعلامیه‌ی تضمین‌های بین‌المللی؛
سه-توافق‌نامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان؛
چهار-توافق‌نامه مربوط به مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان؛

در توافق ژنیو گفته شده بود که نیروهای نظامی اتحاد شوروی بایستی در طی ۹ ماه در دو مرحله افغانستان را کاملا ترک کنند، اما از گروه‌های جهادی که مورد حمایت پاکستان بودند، از آن‌ها نمایندگی می‌کردند و در آنجا حضور داشتند، علیه دولت افغانستان جنگ می‌کردند چیزی گفته نشده بود.

در توافق نامه ژنیو تأکید کرده شده بودند که دولت پاکستان و افغانستان علیه یک دیگر مداخله نظامی، سیاسی و اقتصادی نکنند که تلافی در پی خواهد داشت:

۱-جلوگیری از آموزش، تجهیز، تأمین مالی و گزینش نیرو از هر منشا به منظور فعالیت‌های خصومت‌آمیز علیه دیگر یا فرستادن نیرو به قلمرو یک دیگر متناسب با آن ممانعت از فراهم‌آوردن تسلیحات، از جمله تأمین مالی برای آموزش، تجهیز و انتقال نیروهای که یکی به خاک دیگری حمله کنند.

۲-ممانعت از هر نوع هم‌کاری، به‌کارگیری یا حمایت گروه‌های تروریستی، خراب‌کاران یا عوامل خراب‌کاری علیه یک دیگر که جنگ را دامن بزنند.

۳-ممانعت از حضور، پناه‌دادن در اردوگاه‌ها، پای‌گاه‌ها و یا شکل دیگر، سازمان‌دهی، آموزش، تأمین مالی، تجهیز و تسلیح افراد و گروه‌های سیاسی، قومی و نظایر آن در داخل مرزهای خود به منظور سرنگونی، ایجاد بی‌نظمی یا

اغتشاش در قلمرو یک دیگر و هم‌چنین متناسب به آن، خودداری از به‌کارگیری رسانه‌ها و حمل و نقل تسلیحات، مهمات و تجهیزات توسط چنین افراد و گروه‌های که به روابط دو کشور صدمه بزند. محتوای توافق ژنیو را موضوعات که در بالا ذکر گردید در بر می‌گیرد، اما حکومت پاکستان هرگز دست از مداخله نظامی، سیاسی و حمایت مجاهدین و تروریسم برای جنگ در افغانستان برنداشته است. دولت افغانستان خطی پاکستان از توافق ژنیو را فهرست وار به سازمان گزارش می‌داد و به رسانه‌ها نشر می‌کرد، اما با آنهم پیامد توافق ژنیو در چند مورد برای افغانستان با ارزش تمام شد :

۱-دولت جمهوری افغانستان را به مثابه‌ی دولت معتبر، دارای حاکمیت، تمامیت و استقلال و نهاد قانونمند و پایه‌دار در مناسبات جهانی و حقوق بین‌الدول تسجیل نمود.

۲-بازگشت امن و باعزت نیروهای اتحاد شوروی را به کشورشان زمینه‌سازی کرد که پروسه‌ی بیرون‌شدن‌شان از افغانستان در ۱۵ فبروری سال ۱۹۸۹ عملی گردید و دوام «جهاد» را از دیدگاه شرعی بی‌پایه ساخت.

۳. خلاف پیش‌بینی‌های دوست و دشمن، دولت جمهوری افغانستان با خروج نیروهای نظامی اتحاد شوروی در فبروری سال ۱۹۸۹ تا اپریل سال ۱۹۹۱ در چوکات دفاع مستقلانه، برتری خویش را در جنگ با دهشت‌افگنان «جهادی» و مداخله‌های خشن و آشکار دولت پاکستان تبارز داد و امید پیروزی «مجاهدین» پس از خروج نیروهای عسکری اتحاد شوروی از افغانستان را به یاس مبدل ساخت. در جنگ جلال آباد که افسران اردوی پاکستان در کنار مجاهدین حضور داشتند، اما در قابل دولت جمهوری افغانستان شکست خوردند.

حکومت داکتر نجیب به لحاظ نظامی محکم، آهنین و شکست ناپذیر بود. پاکستان دوام جنگ را نشانه پیروزی و راه‌حل برای تسخیر، نامنی، ویرانی و بی‌ثباتی افغانستان ندانست. پاکستان تلاش کرد که توسط رهبران جهادی تماس‌های پنهان و آشکار را با بادولت افغانستان برا قرار کند و به طرح «مصالحه‌ی ملی» که توسط داکتر نجیب‌الله پیشنهاد گردیده بود، چراغ سبز نشان دهند و تا ترنند تمام نجیب را بدار آویزان کنند.

سرنوشت تلخ دو احمدزی؛

صدای جمهوریت را بشنویم!

برایند مذاکرات بین الافغانی در قطر باید از همین اکنون روشن است که به فمیت فروپاشی نظام جمهوری، از بین رفتن قانون اساسی و دستاوردهای چندین ساله مردم افغانستان تمام می‌شود. پاکستان تلاش دارد که سرنوشت تلخ داکتر نجیب را بالای رییس جمهور غنی تکرار کند. اصرار طالبان تشکیل حکومت موقت پس از توافق مذاکره‌ی بین الافغانی است. آنان اصرار دارند که باید مبنای مذاکرات بین الافغانی توافقنامه که قبلا با آمریکا امضا کرده‌اند باشد. بر اساس این توافق، برایند گفتگوهای بین الافغانی تشکیل حکومت اسلامی جدید است. در بخش سوم و ماده دوم توافقنامه طالبان و آمریکا چنین آمده است:

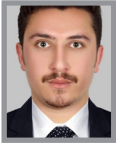
ایالات متحده و امارت اسلامی افغانستان -که توسط ایالات متحده به‌عنوان دولت شناخته نمی‌شود و به‌عنوان طالبان شناخته می‌شود- به دنبال روابط مثبت با یکدیگر هستند و انتظار دارند که روابط بین ایالات متحده و حکومت اسلامی جدید پسا توافق که توسط مذاکرات بین‌الافغانی تعیین می‌شود، مثبت باشد.

اکنون باید از رهبری حکومت و تیم مذاکره‌کننده‌ی دولت جمهوری اسلامی افغانستان در دوحه حمایت کرد که مبنای گفتگو را قانون اساسی و برایند گفتگو را حفظ قانون اساسی، آزادی زنان، رسانه‌ها و دستاوردهای چندین ساله و نظام جمهوریت می‌داند.



سازمان‌های استخبارات چه نقشی در سیاست خارجی دارند؟

به گونه مثال، آی اس آی در سیاست خارجی پاکستان و مشخصا در قبال هند و افغانستان دخالت می‌کند



کچ شمشاد عزیز کاظمی

در شرایط امروزی، دولت‌ها برای رسیدن به منافع ملی شان و گسترش امنیت ملی شان، دست به ساختار سازی و نهادی سازی می‌زنند، که به آن بروکراسی‌سازی می‌گویند. این ساختارها و نهادها در سیاست خارجی، بخصوص پیرامون سیاست‌های امنیتی و گسترش نفوذ سیاسی در برون(سلطه سیاسی) در دو کنگوری قرار می‌گیرد: ساختارها و نهاد مخفی و سری مانند، نهادهای استخباراتی و اطلاعاتی برون مرزی، و ساختارها و نهادهای علنی و قانونی، مانند وزارت خارجه و سفارت خانه‌ها و کنسل‌گری‌ها(نهاد های دیپلماتیکی) هر دو ساختار و نهاد در خدمت سیاست خارجی و تامین و تضمین منافع ملی و امنیت ملی دولت‌ها می‌باشد. وزارت خارجه به عنوان مجری سیاست خارجی یک دولت، در راستای منافع ملی و امنیت ملی، استراتژی‌ها و دکترین‌ها و طرح‌ها ارائه می‌کنند و نهادهای دیپلماتیکی آن را به اجرا می‌رساند.

در پهلوی وزارت خارجه، دولت‌ها، سازمان‌ها و شبکه‌های امنیتی و استخبارات برون مرزی ایجاد می‌کنند، که در صورت عدم پتانسیل نهادهای سیاست خارجی و دیپلماتیکی، سازمان‌های استخبارات برون مرزی وارد عمل می‌شوند، این سازمان‌ها به دلیل داشتن اطلاعات دست اول یا اطلاعات خام، ارتباطات سری و گسترده و فعالیت‌های مخفی و غیر قانونی بسیار موفق هستند؛ به همین لحاظ این سازمان‌ها و افراد این سازمان‌ها در سیاست خارجی حرف آخر را می‌زنند. به همین دلیل است که سازمان های استخبارات را «دولت‌های گم نام، حکومت‌های نامرئی، مافیای دولت، مافیای سیاست، قدرت‌های اشباح و…»القب

سرور دانش

در مراسم گرامی‌داشت از روز جهانی دسترسی به اطلاعات؛

دولت متعهد به حفظ آزادی بیان است



کچ بی‌نظیر طاهریان

از روز جهانی دسترسی به اطلاعات در حالی در کابل تجلیل صورت گرفت که هیئت مذاکره کننده‌ی دولت افغانستان برای آغاز گفتگوهای بین الافغانی در قطر رفته است. واقعیت این است که طالبان به آزادی بیان و رسانه‌ها باور ندارند و آن‌را خلاف شریعت اسلامی می‌دانند. در ساحت که طالبان نفوذ دارند، رسانه‌ها نمی‌توانند از وضعیت مردم، زنان و کودکان اطلاع‌رسانی کنند.

طالبان در قطر ادعا کرده است که حدود ۷۰ درصد خاک افغانستان را بدست دارند، اما کمتر از آن را نیز اگر در اختیار داشته باشند در تمام این مناطق تحت کنترل شان یک خبرنگار غیر حکومتی و حکومتی فعالیت و کار کرده نمیتوانند؛ مناطق تحت سیطره‌ی طالبان مانند یک زندان سیاسی برای مردم است و هیچ کس حق ندارد در مورد ظلم و تعدی این گروه اظهار نظر کند و صداهای مردم را انعکاس دهد. طالبان اجازه نمیدهند که خبرنگاران وارد مناطق شان شوند. هیچ کسی نمی‌داند که ساحت تحت نفوذ طالبان در چه وضعیتی به سر می‌برند.

افزون بر اینکه طالبان به رسانه‌ها اجازه نمی‌دهند که از مناطق تحت سیطره‌ی شان گزارش تهیه کنند، اما تا جایی که توانستند خبرنگاران را تهدید کردند و کشتند. از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۱۸ بیش از صد خبرنگار کشته شده‌اند که خبرنگاران خارجی را نیز شامل می‌شود.

گروه تازه ظهور کرده به نام داعش در شرق افغانستان؛ میزان خطر علیه خبرنگاران را بیشتر کرده و چرخش اطلاعات را محدودتر است. این گروه که در ظاهر داعش استند، اما در حقیقت طالبانی استند نقاب و پرچم شان عوض کرده‌اند؛ اینها بسیار بیرحمت‌ر از طالبان در مورد خبرنگاران عمل می‌کنند. در کل در مناطق که طالبان حضور دارند با وجود که علاقه‌دارند اعلامیه‌شان‌را از طریق رسانه‌هایی افغانستان منتشر کنند، ولی تاهنوز موارد که نشان بدهند طالبان اصل آزادی بیان و چرخش معلومات را پذیرفته باشند وجود ندارد.

اما دولت افغانستان همواره تاکید کرده است که آزادی بیان در گفتگوهای قطر قربانی نخواهد شد. چنانچه بار دیگر سرور دانش، معاون دوم در مراسم گرامی‌داشت از روز جهانی دسترسی به اطلاعات گفت که آزادی بیان و سایر حقوق مدنی شهروندان قابل معامله نیست.

هم‌چنان، دفتر مطبوعاتی معاونت دوم ریاست جمهور اعلام داشت که در گفتگوهای صلح در قطر، حکومت افغانستان در عین حالی که بر پیشرفت گفتگوهای صلح تلاش و جدیت دارد، اما برحفاظت و صیانت از نظام جمهوریت، آزادی بیان، حق دسترسی به اطلاعات، حق زنان و حفظ ارزش‌های مدنی و دستاورد های ۱۹ سال اخیر همچنان قاطعانه متعهد و مصمم است.

معاون رییس جمهور گفته است که حکومت افغانستان برای اعتماد سازی در راستای گفتگوهای صلح، تمام موارد ممکن را انجام داده است و اکنون نوبت گروه طالبان است که در جهت

می‌دهند.

سازمان‌های امنیتی و استخباراتی نقش اساسی و تعیین کننده‌ای در روابط دیپلماتیکی و سیاست خارجی دولت‌ها دارد. زیرا یکی از اصول وظایف این سازمان‌ها، کسب اطلاعات محرمانه و حفظ آن، حمایت و پاسداری از منافع ملی و امنیت ملی در داخل و خارج از کشور می‌باشد. اجرای سیاست خارجی هر دولتی به عهدهٔ وزارت امور خارجه است که، وظیفه آن اجرای سیاست خارجی حکومت در قالب منافع ملی و امنیت ملی، در محیطی به نام نظام بین الملل می‌باشد. دقیقاً پرسش این جاست که؛ اگر اجرای سیاست خارجی بر دوش وزارت خارجه یک کشور است، پس سازمان های امنیتی و استخبارات برون مرزی چه نقشی در دیپلماسی و سیاست خارجی یک حکومت دارد؟ اگر بخواهیم به این چنین پرسشی، پاسخ ارایه کنیم، نیاز است تا ساختارها و کارکردهای سازمان‌های امنیتی و استخباراتی را بدانیم. اگر به لحاظ تاریخی، بر نقش سازمان‌های امنیتی و استخباراتی در روابط دیپلماتیکی و سیاست خارجی دولت‌ها نگاه کنیم، دقیقاً نمی‌توان گفت که از کدام سال یا دهه یا حتا فلان قرنی آغاز شده است؛ اما می‌توان گفت که در سال ۱۵۷۳م، سازمانی امنیتی-استخباراتی در امپراطوری بریتانیا ایجاد شد، در این سازمان، چندین بخشی وجود دارد که نماینگر نقش این سازمان‌ها، در سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک می‌باشد؛ این بخش‌ها، عبارت از «اداره اطلاعات سیاست خارجی» و «کمیته اطلاعات مستعمرات» بودند. این مثال کوچکی است، به صورت شفاف، نقش سازمان‌های امنیتی و استخباراتی را می‌توان بعد از انقلات کبیر اکثر شوروی و جنگ جهانی دوم دید.

در دوره‌های جنگ سرد، سازمان‌های استخباراتی و امنیتی به

مرحله جدید وارد شدند، که یکی آن سازمان امنیتی-استخباراتی کی‌جی‌بی شوروی و دیگر آن، سی‌آی‌ای آمریکا بودند. در این دوره زمانی، اگر بررسی کنیم، در می‌یابیم که این سازمان‌ها در واقع مغز استراتژیکی جنگ سرد بودند. مثلاً اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ و یا ترسیم سیاست خارجی شوروی در قبال اروپا و آمریکا، در واقع بر دستورات و برنامه‌های کی‌جی‌بی انجام شده بود. و یا حمایت‌های همه جانبه حکومت آمریکا به پاکستان و بنیاد گرا‌های اسلامی که در آن کشور مستقر بودند، در حقیقت آبخشور برنامه‌ها و دکترین سی‌آی‌ای و آی.اس‌آی بودند.

حالا می‌خواهم به ساختارهای کلی سازمان‌های امنیتی و استخباراتی اشاره کنم، که نقش آنها را در سیاست خارجی و دیپلماسی، توجیه منطقی می‌کند. یعنی اینکه مداخلات این سازمان‌ها را در امور سیاست خارجی و دیپلماسی، یک امر الزامی و ضروری می‌پندارد و بر آن مقبولیت سیاسی ایجاد می‌کند. مقبولیت سیاسی یعنی اینکه ساسپون و پالیسی سازان، از بهر منافع ملی و امنیت ملی، آن را مصلحت‌آمیز پندارند، و نقش این سازمان‌ها را در سیاست خارجی بپذیرند. یکی از محدودیت‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دولت‌ها، عدم دسترسی تصمیم گیرندگان به اطلاعات محرمانه حکومت‌های ذی ربط می‌باشد، از بهر اینکه، وظیفه عمده سازمان‌های استخباراتی و امنیتی کشف اطلاعات محرمانه می‌باشد؛ وزارت خارجه که مجری سیاست‌های خارجی است، می‌تواند با سازمان‌های استخباراتی و امنیتی در زمینه‌های مختلف همکاری گسترده‌ای داشته باشد و از اطلاعات و تجربیات این سازمان‌ها برای منافع ملی استفاده کند. نقش سازمان‌های امنیتی و استخباراتی را در سیاست خارجی به صورت ساختارگرایی می‌توان چنین بیان کرد، دولت‌های امروزی دولت‌های عقلانی و بروکراتیک هستند و برای رسیدن به اهداف شان، ساختارهای عقلانی ایجاد می‌کنند، نهادها و سازمان‌های امنیتی و استخباراتی هم از این قاعده مستثناً نیستند. سازمان‌های استخبارات، مانند سایر نهادها و سازمان‌های دولت نیست، تک سازمان باشد و یا ساختار واحدی داشته باشد، این سازمان‌ها داری ساختار عمیق، مغلق و پراکنده و مخفی است؛ اما هدف واحد است و آن عبارت از پاسداری از منافع ملی و گسترش امنیت ملی می‌باشد.

این سازمان‌ها در بعضی کشورها، به سان افغانستان و آمریکا ساختار شان به شکل ریاستی است؛ یعنی به ریاست‌های گوناگون کار می‌کنند، در بعضی کشورهای مانند تاجکستان و شوروی سابق و به شکل کمیته‌ای و سازمانی است. در کشورهای همچون عراق و ایران، در قالب وزارت فعالیت می‌کند و در خیلی موارد اصول کاری شان هم متفاوت می‌باشد. اما در یک جهت ساختاری با هم مشترک هستند و آن عبارت از ساختار دو جانبه و یا چند جانبه می‌باشد. به روایت بهتر، هیچ دولتی نیست که دارای یک یا دو سازمان امنیتی و استخباراتی باشد، بلکه سازمان‌های متعدد و کثیری دارند. در این سازمان‌ها افراد نظامی و ملکی در هم ادغام هستند و مشترکا کار می‌کنند، بر اساس اینکه سازمان‌های استخباراتی و اطلاعاتی از بطن نهادهای نظامی و امنیتی همچون وزارت دفاع و داخله سر‌آور‌دند، اما فعالیت شان تنها در حوزه نظامی‌گری و امنیتی محدود نیست، بلکه در جنگ‌های فکری، استراتژیکی، ضد جاسوسی، حفظ مرزهای ایدئولوژیکی و فرهنگی و جنگ‌های اقتصادی و بازی‌های سیاسی هم دخیل هستند. اگر ساختار کلی سازمان‌های استخباراتی و امنیتی را دسته بندی کنیم؛ این سازمان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، یا مستقل از هم کار می‌کنند و یا تحت اداره یک بخش خاص می‌باشند. به هر حال، دولت‌ها امروزی دارای دو نوع سازمان‌های استخباراتی و امنیتی هستند که عبارت از؛ سازمان‌های استخبارات درون مرزی یا ملی و دیگری، سازمان‌های استخبارات برون مرزی یا بین المللی می‌باشند.

۱. سازمان‌های استخبارات درون مرزی

سازمان‌های امنیتی و استخباراتی داخلی یا درون مرزی، بیشتر تمرکزش روی مسایل امنیتی و اطلاعاتی در داخل کشور است و در امور خارجی نقشی ندارد؛ استخبارات داخلی بیشترین همکاری‌اش را با وزارت داخله، دادستانی کل (لوی سارنوالی) و فرماندهی ولایات می‌باشد، دارد. سازمان‌های امنیتی و استخبارات درون مرزی بیشتر جنگ و مبارزات اش پیرامون فساد اداری در دوایر نظامی و ملکی، ضد جاسوسی و نظارت بر فعالیت سازمان‌های داخلی خصوصی دولتی دارد؛ و در مجموع، سازمان‌های امنیتی و استخباراتی داخلی به هر نوع تهدیدها و چالش‌های که امنیت اجتماعی-روانی، جانی و مالی شهروندان منجر شود با آن برخورد می‌کند. استخبارات درون مرزی، شهروندان و افراد مشکوک و خاصی را به صورت مخفیانه زیر نظر می‌گیرند. اما این سازمان‌های استخبارات درون مرزی به شدت با سازمان‌های استخبارات برون مرزی همکار و در خیلی موارد در هم ادغام هستند و تفکیک شان مشکل است.

به صورت کلی، معروف ترین سازمان‌های استخباراتی و امنیتی درون مرزی جهان عبارت از؛ ۵.MI بریتانیا، N.S.A و F.B.I آمریکا، F.S.B روسیه و واجا ایران (وزارت اطلاعات ج.ا) و آژانس امنیت ملی پاکستان می‌باشند.

۲. سازمان‌های استخبارات برون مرزی

سازمان‌های استخباراتی برون مرزی یا بین المللی، خطرناکترین فعالیت‌ها را انجام می‌دهند. سازمان‌های استخباراتی و امنیتی برون مرزی، با نهادهای مانند وزارت دفاع، وزارت خارجه و سفارت خانه‌ها، سازمان‌های فراملیتی و… همکاری و همکاری سری داشته می‌باشند و از آن طریق سیاست‌های حکومت شان را اجرا می‌کنند. این دسته از سازمان‌ها، در ارتباط به منافع ملی و امنیت ملی کشور متبوع شان، هیچگونه خط قرمزی و یا حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسند. بیشتر فعالیت و وظایف سازمان‌های استخبارات برون مرزی را؛ گسترش نفوذ سیاسی، نظامی و جاسوسی، براندازی حکومت‌ها و رژیم‌ها، طراحی کودتاها، ایجاد جنگ‌های نیابتی و چریکی، راه اندازی جنگ‌های فکری و تبلیغاتی، ترور شخصیت‌ها و افراد که برای منافع ملی و امنیت ملی تهدید و خطر آفرین بحساب می‌آید و در نهایت نظارت بر سیاست خارجی و نهادهای دیپلماتیک دارد، می‌باشد. در زمینه‌های توسعه اقتصادی درستی، تجاری، سازمان‌های استخباراتی هستند به سان، سازمان استخبارات راو در هند که یکی از وظایف اساسی شان نظارت بر توسعه اقتصادی و سیاسی در داخل و خارج، بخصوص در منطقه می‌باشد.

سازمان‌های استخباراتی و امنیتی برون مرزی معروف جهان مانند؛ C.I.A آمریکا، I.S.I پاکستان، ۶.MI بریتانیا، سپاه قدس ایران، DGSE فرانسه و یا موساد اسرائیل و F.V.R روسیه، همه این‌ها سازمان‌های استخباراتی برون مرزی دولت‌های خود شان هستند. به دلیل خطرناک بودن این سازمان‌ها، از شهرت جهانی برخوردار هستند. این سازمان‌ها نه تنها در سیاست خارجی دولت شان، بلکه در سیاست‌های بین المللی از نقش و جایگاه برجسته ای برخوردار هستند.

استراتژی‌ها و دکترین استخبارات بین المللی در سیاست خارجی در بعضی کشورها، نقش سازمان‌های استخباراتی و امنیتی در سیاست خارجی حساسیت بر انگیز بوده است و بیشترین انتقادات از سوی نخبگان سیاسی و حقوقی، نهادهای حقوق بشری و تکنوکرات‌ها مطرح می‌شود. حتی اگر ساختار نظام سیاسی چنین باشد که سازمان‌های استخباراتی در سیاست خارجی نقش بازی کنند، باز هم این منتقدین از بهر منافع شخصی تلاش می‌کنند که این ساختار را به نفع خود کنار بزنند. برای مثال در کشور پاکستان، I.S.I به صورت بسیار گسترده در سیاست خارجی(بخصوص در ارتباط به هند و افغانستان) دخالت می‌کند؛ لیبرال‌ها، تکنوکرات‌ها و سایر نخبگان از دخالت I.S.I در امور سیاست خارجی به شدت انتقاد می‌کنند و یک تعداد دیگر از بهر هراس، از دخالت آن یا حمایت می‌کنند و یا انتقادی نمی‌توانند. در دوره‌های حکومت بنیظیر بوتو و نواز شریف تلاش‌های صورت گرفت تا فعالیت I.S.I محدود و کنترل شود، اما متأسفانه تلاش‌ها ناکام شد. نظیر این مداخلات در کشورهای آمریکا و بریتانیا هم دیده می‌شود.

در سیاست داخلی، حاکمیت قانون وجود دارد و این سازمان‌ها یک اندازه در چارچوب قانون عمل می‌کنند. اما حوزه سیاست خارجی که محیط کاملاً آنارشیک و خودیاری است، استراتژی‌ها و فعالیت‌های خطرناک سازمان‌های استخباراتی و امنیتی را نمی‌توان محدود کرد و یا آن را تابع قانون ساخت، پس به این لحاظ؛ این سازمان‌ها به راحتی می‌توانند جنگ‌های بزرگ را به راه بندازند. استراتژی‌های کلی که توسط سازمان‌های استخباراتی برون مرزی و درون مرزی به کار گرفته شده است و به وسیله کثرین‌های مختلف به اجرا درآمده است به صورت فشرده به آن اشاره می‌کنم، که عبارت است از:

۱. استراتژی جنگ نیابتی-چریکی

سازمان‌های استخباراتی و امنیتی در خیلی موارد به شکل قدرت سخت در سیاست خارجی هم مورد توجه بوده است. در مسائل سیاست خارجی؛ مانند، مذاکرات دیپلماتیکی، سازمان‌های استخبارات همواره پشتیبان دیپلماسی و توسعه و تجارت و اقتصاد خارجی بوده است. و در فشارهای نظامی و جنگی در قالب سیاست خارجی، این سازمان‌ها استراتژی‌ها و برنامه‌های خطرناکی را روی دست می‌گیرند. این استراتژی‌ها، جنگ نیابتی و نامتقارن-چریکی در قالب دکترین سخت افزار مانند؛ جنگ‌های مسلحانه، جنگ‌های نیابتی، حمایت از شبکه‌های تروریستی و کارتل‌های مافیایی، حمایت از جنبش‌های جدای طلبان شبه نظامی، ترور فزیکی و راه اندازی جنگ‌های چریکی به اجرا در می‌آید. طراحی و ابتکار عمل استراتژی‌های جنگ نیابتی در کشورهای برونی، همواره بر دوش سازمان‌های استخباراتی بوده است.

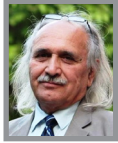
۲. استراتژی مبارزه سیاسی-فکری

در جامعه شناسی جنگ و ادبیات علوم سیاسی، بین مبارزه و جنگ تفاوت قائل شده‌اند؛ در آنجا مبارزه را مترادف با تلاش و کوشش تعبیر کردند و جنگ را برخورد خشونت‌آمیز معنا کردند، در میدان جنگ هدف دشمنی است که مسلحانه می‌جنگند، اما در میدان مبارزه هدف دشمن است که موانع معنا شده است. اما من واژه جنگ را ترجیح می‌دهم. مبارزه و جنگ هر دو در خدمت سیاست می‌باشند، استراتژی‌های مبارزه‌گرایانه در قالب دکترین‌های نرم افزار به اجرا در می‌آیند؛ مانند مبارزه (جنگ) فکری و روانی، مبارزات تبلیغاتی و شایعه‌پراکنی، جنگ‌های فرهنگی و سایبری و تکنولوژیکی و ترور شخصیتی به کار می‌رود. در مبارزه‌های سیاسی و فکری، سازمان‌های استخبارات به وسیله رسانه و نهادهای تأثیر گذار، برای ایجاد بن‌بست و موانع، و رسیدن به آن هدف مطلوب، از آن‌ها استفاده موثر می‌کنند. استراتژی‌های مبارزه‌گرایانه استخبارات، در عمق دشمن، بر علیه دشمن، اجرا می‌شود تا اهداف شوم شان را خنثی سازد.

۳. استراتژی‌های فوق العاده سری

تمامی استرتژی‌ها و راه کارهای سازمان‌های استخباراتی و امنیتی سری و مخفی است، اما بعضی برنامه و استراتژی‌های در این سازمان‌ها طراحی و اجرا می‌شود که فوق العاده است و در بعضی موارد انسان‌ها را در حیرت فرو می‌برد و برای بعضی غیر قابل باور است. به دلیل مخفی بودن برنامه‌های این سازمان‌ها، کمتر دیده شده است که برنامه فوق العاده آن فاش شود و با افشا شدن مواردی از استراتژی‌های سری این سازمان‌ها، باعث شده است که حساسیت‌ها و انتقادهای گسترده‌ای را در جهان در پی داشته است. برای مثال در آمریکا، پروژه جاسوسی را زیر نام «گربه ملوس صوتی» بود، کسی فکر نمی‌تواند که و یا تصور کند که یک پشک خانگی برای یک سازمان استخباراتی، جاسوسی کند؛ اما سی‌آی‌ای این فکر را کرده بود، در جریان جنگ سرد، سازمان سیا در حدود ۲۰ میلیون دالر را برای تربیت پشک‌های جاسوس هزینه کرده بود. این پشک‌های جاسوس طوری بود که مکروفر را در گوش، باطری در زیر سینه شان و در دم شان آنتن فرستنده را جایجا می‌کرده بودند و بعد آن‌ها را در سفارت‌های شوروی و سایر کشورها روان می‌کردند تا صحبت‌ها و جلسات کمونیست‌ها را کشف کنند. و این پروژه زمانی افشا شد که یکی از پشک‌های جاسوس که می‌خواست وارد یکی از سفارت شوروی شود، با موتر برخورد می‌کند آن جاسوس از بین می‌رود.

هنگام تحقیقات پولیس، کی‌جی‌بی شوروی اطلاع حاصل می‌کند که سیا در تمام سفارت خانه‌ها، پشک‌های جاسوس را گماشته است، و همچنان بعد از حادثه یازهم سپتامبر، سی‌آی‌ای آمریکا روی دو پروژه کار می‌کرد که، یکی آن ساخت مگس‌های بیونیک جاسوس بود، و دیگری ساخت دستگاه مغز خوانی، مگس‌های جاسوس را در کوه‌های تورابورا برای دسترسی برنامه‌های القاعده می‌خواست و دستگاه مغز خوانی را در میدان‌های هوایی کار می‌گرفت.



کله پرتو نادری

سخنن آغازین

در افغانستان بحث در پیوند به آفرینش‌های ادبی شاعران و نویسندگان وابسته به جریان‌های سیاسی، همیشه کار دشواری بوده است. چنین شاعرانی به دنبال خود حواریونی دارند و بد خواهانی نیز. گاهی بحث کردن در پیوند به شعر و آفرینش‌های ادبی آنان هر دو جهت را بر آشفته و خشمگین می‌سازد.

با دروغ ما در چند دههٔ پسین عادت کرده‌ایم که شخصیت‌های هنری و ادبی و حتا زبان و ادبیات را نیز از پنجره‌های غبارآلود سیاست نگاه کنیم و به داوری بپردازیم. گویی ما هنوز به نسبیّت مفاهیم دست نیافته‌ایم. گویی هنوز در دایره‌های مفاهیم مطلق دست و پا می‌زنیم. دوست داریم تمام گونه‌گی و رنگارنگی جهان و هستی را تنها سیاه و سپید ببینیم. چنین است که ما یا خوب مطلق داریم یا بد مطلق. آن‌که از تبار ما نیست و مانند ما نمی‌اندیشد، برای ما خوش آیند نیست، بد است. آن‌که چشم اندازهٔ سیاسی‌اش یا چشم اندازهٔ سیاسی ما دگرگونه است، نا پذیرفتنی است. گویی همهٔ حقیقت با ماست و حریف سیاسی ما و آن‌که از تبار ما نیست، بویی از حقیقت نبرده است. چنین دیدگاه‌هایی بزرگ‌ترین درد روزگار ماست که پیوسته نه تنها در میان سیاست‌گران؛ بلکه در میان شخصیت‌های فرهنگی ما نیز دیوارهای بلندی کشیده است.

شاعری که دارای دستگاه ذهنی مشخص فکری سیاسی - اجتماعی است، بدون تردید جلوه‌هایی از اندیشه‌های سیاسی و بینش‌های اجتماعی او نسبت به جامعه و هستی در شعرهایش بازتاب می‌یابد؛ اما این امر نباید تنها و تنها بنیاد داوری ما را در پیوند به چگونه‌گی شعر چنین شاعران پدید آورد. چون ما ایدئولوژی او را نمی‌پذیریم، نباید هم آفرینش‌های ادبی یا هنری‌اش را بپذیریم.

چنین شاعرانی را گاهی شماری پیشوای ادبی خود می‌دانند و شماری هم از شنیدن نام آنان چنین بر جبین می‌اندازند و به گفتهٔ مردم می‌خواهند سایه‌اش را به تیر بزنند. چنین است که همیشه تلاش کرده‌ایم تا جهان را تنها از پنجرهٔ ایدئولوژی خود نگاه کنیم در حالی که هستی چه معنوی و چه مادی بسیار و بسیار گسترده‌تر از آن است که بتوان آن را تنها و تنها از پنجرهٔ این با آن ایدئولوژی نگاه کرد و به شناخت آن دست یافت.

این چند نکته را از آن جهت گفتم که امروزه شخصیت سیاسی و ایدئولوژیک سلیمان لایق بر ابعاد شخصیت فرهنگی او سایه سنگینی افکنده است. شاعری که عضویت حزب دموکراتیک خلق را داشته، شعر و بینش او نسبت به زنده گی و هستی در سایهٔ ایدئولوژی این حزب رنگ گرفته است. حزبی که دست کم پانزده سال حاکم بر مقدرات سیاسی و اجتماعی افغانستان بود و کشور تا آن زمان خونین‌ترین دوران را پشت سر گذاشته است. او در این حزب و حکومتی که به وسیلهٔ آن رهبری می‌شد نه تنها به جایگاه‌های بلندی دست یافت؛ بلکه از اندیشه پردازان آن حزب و حکومت نیز به شمار می‌آمد.

این جا من در این نوشته به سیاست‌ها و ایدئولوژی حزب او و اندیشه پردازی‌های سیاسی او کاری ندارم، چون می‌دانم که این امر به بحث گسترده و جداگانه‌یی نیاز دارد. تنها این قدر می‌توان گفت: تاریخ بر بنیاد عمل کرد شخصیت‌های سیاسی، نظام‌های سیاسی، احزاب و گروه‌های سیاسی است که به داوری بر می‌خیزد.

با این همه سلیمان لایق برای من با شعر آغاز یافته است. او را از همان سال‌های جوانی که به دنبال شعر سرگردان بودم یعنی از نخستین سال‌های دههٔ پنجاه خورشیدی می‌شناسم. او برای من با این شعرها آغاز یافته که از سروده‌ها دههٔ پنجاه اوست:

بیا بیا که فضاگرد کاینات شویم
که آرزوی بزرگ است و این جهان تنگ است
سرم زمشت حوادث فرو نمی‌آید
سرم‌باز سر نیست، صخرهٔ سنگ است
(بادبان، انتشارات امیری، ۱۳۹۳، ص ۴۱)
صدای ناخدا پیچید درشب
که هان ای رهروان بیدار باشید
من از وضع فلک دانم که امشب
نبردی می‌رسد هشیار باشید
سر و دل در کف توفان گذارید
تن و جان قدرت پیکار باشید
که این امواج توفان‌زای آبی
سرودی می‌نوازد انقلابی
(بادبان، ص ۶۶)

دوست دارم این وطن را
دوست دارم سنگ او را کوه او را
دوست دارم قلب خود را، خانهٔ اندوه او را
دوست دارم این وطن را
خاک او را
ابراهی ماست و هیبت ناک او
رودهای یغی و بی‌پاک او را
بر فراز کوهساران آسمان پاک او را
دوست دارم این وطن را
(بادبان ص ۱۷۸)

در نیمه شب‌ها، از کوهساری
آید صدایی
فریاد نابی
چون موج دریا
شاید جوانی، عاشق شبانی
از مهر رویی
وزبرق مویی
نالدل‌شانگه
(بادبان، ص ۵۹)
ای شعلهٔ حزین
ای عشق آتشین
ای درد واپسین
این شور تست یا که چون سرشک‌ها
یا شعر من که می‌دهم سوز جاودان
(بادبان ص ۵۴)

دوره‌های شاعری سلیمان لایق

دست‌کم هفت دهه است که سلیمان لایق شعر می‌سراید، می‌نویسد و به پژوهش‌های ادبی و اجتماعی می‌پردازد. شعر و شاعری او را می‌توان به سه دورهٔ مشخص دسته بندی کرد:

سلیمان لایق از آغاز شاعری تا کودتای ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، سلیمان لایق از ۱۳۵۷ تا سقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق (هشت ثور ۱۳۷۱).

سلیمان لایق ازسقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق تا امروز.

من، در این نوشته نگاهی دارم به گزینهٔ شعرهای سلیمان لایق که تازه‌گی‌ها زیر نام «بادبان» در هزار نسخه در انتشارات امیری در شهر کابل نشر شده است. در این گزینهٔ شعری ۹۴ پارچه شعر شاعر آمده است. این شعرها در میان سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۸ خورشیدی سروده شده‌اند. بدین گونه می‌شود گفت که «بادبان» دو دورهٔ نخست شاعری سلیمان لایق را در بر می‌گیرد نه دورهٔ سوم شاعری او را.

»

لایق یکی از ستون‌های ادبیات
ستم‌دیدگان افغانستان است. او در
شعرهایش از شاه، وزیر و والی تمجید
نمی‌کند. از محرومان و ستم‌دیدگان
دفاع می‌کند و علیه قدرت و حاکمیت
ایستاد می‌شود. با قدرت و طبقه حاکم در
می‌افتد و دست به یخن می‌شود.

»

سلیمان لایق در بادبان

زبان لایق، زبان روشن و خالی از ابهام و تعقید کلامی است

که می‌گفت: فلک را سقف بشگافیم و طرح نو در اندازیم. دل‌تنگی حافظ دل‌تنگی همه گانی‌ست. دل‌تنگی روان آدمی است در این جهان سپنج؛ دل‌تنگی رسیدن به آن حقیقت و به آن عشق برتر است؛ اما دل‌تنگی لایق دل‌تنگی ایدئولوژیک است. دل‌تنگی رسیدن به قدرت است تا در چارچوب آن ایدئولوژی آیین زنده‌گی را دگرگون سازد.

دل ما زورق دریای خون به
سر ما ره‌رو راه جنون به
بیا طرح جهان نو بریزیم
که این فرسوده دنیا واژگون به

* راهی به آفتاب

چه خوش تا اوج توفان ره سپردن

برای جان خلق از جان بریدن

ولی پیش از سکوت جاودانی

غریو زنده گانی را شنیدن (بادبان ص، ۱۵۱)

در گام‌های بعدی عواطف و خیال‌های شاعرانه در شعرهای او رنگ می‌بازند. شعرهایش بیش‌تر با شعارهای سیاسی می‌آمیزند.

ما نسل انقلاب، بی‌ترس و بی‌حجاب

راهی کشیده‌ایم، روشن‌تر از شهاب

راهی به آفتاب

راهی به انقلاب

* آینده‌گان به پیش، بالنده‌گان به پیش

در راه افتخار، با کاروان به پیش

تا پای جان به پیش

تا جاودان به پیش (بادبان ص ص ۱۶۶ - ۱۶۷)

سلیمان لایق باره‌توشهٔ بزرگی از میراث فرهنگی کلاسیکان پارسی دری به میدان ادبیات آمده است. در باغ‌های شش‌گانه مثنوی نفس کشیده، گشت‌وگذار داشته و عطر گل‌های معنوی آن را شنیده است. در دیوان کبیر با شوریده‌گی مولانا آشنا شده و با خواجهٔ زندان حافظ شیراز گویی هم پیاله بوده و با او جرعه‌هایی را نیز بر خاک افشاند است. به شهر پنج‌گانه نظامی سفر کرده و در کاخ بلند حکیم ابوالقاسم فردوسی روزان و شبان درازی را به سر برده است و صدای جهان پهلوان رستم و شبیهٔ رخش را در سرزمین گستردهٔ اسطوره‌ها شنیده است.

وقتی هم که از پاییز و طبیعت می‌گوید گویی با استاد منوچهری دامغانی آن ستایش‌گر بزرگ طبیعت هم کلام شده است. گاهی هم در قفای اقبال آن قلندر لاهوری که بی‌خودانه از خودی سخن می‌گوید راه زده و عدولت زبان دری را با او مزه کرده است. گاهی هم از پنجرهٔ گشودهٔ استاد خلیلی به زیبایی طبیعت نگاه کرده است.

چنین است که در سروده‌های لایق تأثیر بزرگی از کلاسیکان فارسی دری را می‌توان دید. شاید ممکن نبود که لایق بدون چنین تأثیر پذیری‌هایی بتواند این همه دوام بیاورد. لایق خود می‌داند که شماری از شاعران هم نسل او یا آن‌که خود نفس می‌کشند؛ اما بخش قابل توجه شعرها و سروده‌های‌شان از نفس مانده، یا هم به سختی نفس می‌کشند. این نکته را نیز در همین جا باید گفت که بخش از شعرهای ایدئولوژیک و سیاسی لایق نیز اندک‌اندک از دایرهٔ زنده‌گی بیرون شده‌اند و این دردی است بزرگ برای یک شاعر. با این حال وقتی او می‌گوید:

همیدون، همین مرز مرز من است

همین طرز اندیشه طرز من است

اگر بند و زنجیر استمگران

بریزد مرا بارهٔ استخوان

به یغ دهد نقد آب و گلیم

و یا سیم آتش کشد از دلم

نگردم ز راهی که بگذریده‌ام

که بگذریده‌ام آن چه بگذریده‌ام (بادبان، ص ۹)

در می‌باییم که لایق چه توشه‌های بزرگی از کاخ بلند فردوسی با خود به ارمغان برده که به چنین زبان و بیان حماسی دست یافته است.

بخش قابل توجهٔ شعرهای لایق از نظر محتوا به طبیعت بر می‌گردد. طبیعت افغانستان با کوه‌ها، دریاها و دره‌هایش در شعرهای او بازتاب گسترده‌یی دارند. طبیعت همان قدر که سرچشمهٔ دانش‌های طبیعی است به همان پیمانه سرچشمهٔ شعر و هنر نیز است. سر چشمهٔ پایان ناپذیر. طبیعتی را که در شعر لایق می‌بینیم، یک طبیعت انتزاعی نیست؛ بل طبیعت مشخص است، طبیعتی که با شاعر زیسته است به زبان دیگر شاعر از طبیعتی می‌گوید که با آن زیسته و با آن پیوند ذهنی و عاطفی دارد. در شعر «خران یغمان» می‌خوانیم:

باد سحر از جانب مغرب به وزیدن

رنگ شفق از جانب مشرق به دریدن

ابر سیه از جانب یغمان به دویدن

چون کوه که از ریشه برآید به پریدن

یا موج که در بحر در آید به تهیدن

* گویی که ز زر کرده به بر جامه درختان

بر جامه زشبنم زده الماس درخشان

در دانهٔ الماس، جهانی است درخشان

از بازی روز و شب و از گردش دوران

وان سو شفق از رشک به خون در زده دامن

* اندر دل شب از نی دهقان خبری نیست

در بادیه از هی‌هی چوپان خبری نیست

آهونظران را به بیابان گذری نیست

گل مرده و در یاق بگی نوحه‌گری نیست

شاعر به کجا و غم این جمله کشیدن (بادبان، ص ۱۰۸)

لایق حتا طبیعت ستایی خود را نیز با مسایل و موضوعات اجتماعی پیوند می‌زند و می‌خواهد از تغییر در طبیعت نیز نمادی ارائه دهد برای تغییر جامعه. چنین است در پایان چنین شعرهای نیز به نتیجه‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی خود می‌رسد.

هر قطره که افتاده به برگست درختان

هر قطره سرشکی‌ست به رخسار بیتیمان

برخاسته فریاد و نهیبی که ز توفان

چون نالهٔ گرگ است در اقصای بیابان

اندر طلب غرت و کشتار و دریدن (همان، ص ۱۰۹)

این نکته را هم باید گفت که این مخمس لایق با تأثیر پذیری از آن سمدس معروف ستایش‌گر بزرگ طبیعت، منوچهری دامغانی سروده شده است.

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است

باد خنک از جانب خوارزم زران است

این برگ زران است که از شاخ زران است

گویی به مثل پیرهن رنگرزان است

کاندر چمن و باغ نه گل مانده نه گلنار

* طاووس بهاری را، دنبال بکنند

پریش ببریدند و به کنجی بنگندند

خسته به میان باغ به زاریش پسندند

با او ننشینند و نگویند نخندند

وین نگارینش بر او باز نبنند

تا بگذرد آذر مه و آید سپس آذار (دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش

نه به آن گونه است که کلاسیکان پارسی دری سروده‌اند. برای آن که در ساقی‌نامه‌های سلیمان لایق تمام ویژه‌گی‌های ساقی‌نامهٔ کلاسیک را در خود ندارد.

ساقی‌نامه در پارسی دری گونه‌یی از شعر غنایی است که در فرم مثنوی و در بحر متقارب مثنم مقصور یا محذوف یعنی « فَعولن فَعولن فَعو لن فعل» سروده می‌شود. شاعر در ساقی‌نامه، ساقی را مخاطب می‌سازد و از ساقی می‌خواهد که باده‌یی در جام کند تا او از اندوه خود، از درد و آرزو های خود، از گذر زمانه و از بیداد روزگاران و بی‌وفایی زنده‌گی سخن‌های ناگفته به میان آورد و به اندرز گویی بپردازد.

نظامی گنجیه‌یی، حافظ شیرازی، خواجوی کرمانی از شمار نخستین شاعرانی اند که ساقی نامه سروده‌اند که در این میان‌ها حافظ زیباترین‌ها را بر سروده است.

بیا ساقی آن می که حال آورد

کرامت فریاد کمال آورد

به من ده که بس بیدل افتاده‌ام

وزین هر دو بی حاصل افتاده‌ام

بیا ساقی آن می که عکسش به جام

به یک‌خسرو جم فرستد پیام

بعد تا بگویم به آواز نی

که جمشید کی بود و کاووس کی(دیوان حافظ، به تصحیح بهاءالدین خرم شاهی، ص ۲۱۷)

این یکی از با شکوه ترین نمونهٔ ساقی‌نامه در پارسی دری است که هنوز هیچ سخنوری نظیر آن را نسروده است؛ اما ساقی‌نامه‌های لایق نه در فرم مثنوی است و نه هم در وزن سنتی ساقی‌نامه؛ با این حال او در این گونه شعرهایش ساقی را صدا می‌زند و بعد می‌پردازد به بیان عواطف و خواسته‌های درونی خود که گاهی با خواسته‌های سیاسی و اجتماعی او پیوند می‌خورند.

ساقی بیار آن باده را

آن آتش آماده را

ویران‌گر آباده را

سوزندهٔ سجاده را

تا خویشتن سوزی کنم

با جان خود بازی کنم

می ده که از زورش روان

مستی کند تا جاودان

ما را برد زی عشق مان

تا مرگ دل تا پای جان

سوزد کهن بت‌خانه را

گرمی دهد می‌خانه را(بادبان، ص ۲۴)

لایق در بادبان شعری دارد زیرنام «بهار دروغینه». این شعر را نظر به محتوای آن می‌توان یک ساقی‌نامه گفت؛ اما برخلاف ساقی‌نامه‌های سنتی سروده شده در قالب غزل. این شعر در هفدهم سنبلهٔ ۱۳۵۷ خورشیدی سروده شده است. درست زمانی است که اختلاف‌های دو جناح خلق و پرچم در حزب دموکراتیک به اوج خود رسیده و هر جناح در تلاش حذف دیگری است که در نهایت جناح خلق به رهبری امین پیروز می‌شود.

نام شعر نیز نمادین است. لایق که وابسته به جناح پرچم است، خود را و جناح حزبی خود را در سرایشب یک سرنوشت خطر ناک می‌بیند چنین است که کوتای ثور یا آن گونه که آن روزگار انقلاب شکوهمند ثور می‌گفتند دیگر برای او یک آرمان شهر نیست؛ بلکه بهار دروغین است. او در شعر « بهار دروغینه» به ساقی پناه می‌برد و در گفت‌وگو با او به بیان آرزوهای به سنگ خوردهٔ خود می‌پردازد و آرزوهای که در دل دارد.

بیار ساقی گل‌چهره بادهٔ دو منی

که نقش تازه بریزیم و طرح انجمنی

از این بهار دروغینه بوی خون آید

مرا رسیده ر حافظ اشارت سخنی

ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن

در این چمن که گلی بوده است یا سمنی»

چنان زچرخ فلک سنگ ریزه می بارد

که نی به سبزه چمن ماند و نی به گل وطنی

زهر که می شنوم حرف سوختم بالاست

به هرچه می نگرم تیغ و آتش و رسنی

به هوش باش که راهزنان بازوی زور

خدای تازه تراشند و هیکل وثنی(بادبان ص ۲۱۹)

آن گونه که گفته شد در این شعر کودتای ثور و نظام پدید آمده از آن دیگر مدینهٔ فاضلهٔ شاعر نیست. آسمان خشمگین است جای باران از آن سنگ پاره می‌بارد، این سنگ‌پاره‌ها می‌توانند نماد مرگ باشند. یعنی از آسمان مرگ می‌بارد. مردمان در آتش بیداد می‌سوزند. سخن از تیغ است، از آتش و از ریسمان. در آتش می‌سوزانند، با تیغ گلو می‌برند و با ریسمان آزادی را به دام می‌کشند! مگر غیر از این تصویر روشن‌تری می‌توان از آن وضعیت جهنمی ارائه کرد!

این ساقی که لایق به آن صدا می‌زند و اندوه و آرزوهای خود را با او در میان می‌گذارد در میانهٔ شعر به خلق کاگر استحاله پیدا می‌کند که او نیز در بند حادثه‌ها گرفتار آمده است.

تو آسمانی و اندیشهٔ تو ابر بهار

تو نور بخش زمینی، تو مغز و جان و تنی

تو نقشبندی جهانی، تو خلق کارگری

تو بسته بند حوادث، تو قدرت شکنی(بادبان، ص ۲۲۰)

با دروغ از آن روزگاران تا امروز هرکسی و هرگروهی که آمد آسیا سنگ‌های سرخ و سبز و سپید خود را بر فرق چرخاندند، چرخاند و چرخاندند و ما انبوه دست و پا بسته‌گان در میان این همه آسیا سنگ‌های آتشین آرد شدیم، با خون خود در آمیختیم. خون‌های ریخته بر زمین، اما نژاد را و ایدیولوژی را نمی‌شناختند! پرچم افرازان ایدیولوژی‌های رنگ رنگ هرگز نیندیشند و شاید هرگز به نتوانستند ببیندیشند که مفهوم هستی انسان بزرگ‌تر از آن است که بتوان آن را در چارچوب تنگ هر ایدیولوژیی محدود ساخت.

سلیمان لایق و حبسیه سرایی

بخشی از سروده های لایق در « بادبان» بر می‌گردد به زندانیه‌ها یا حبسیه‌های او.

شعرحبسیه از فروعات ادب غنایی است که شاعر در آن اندوه، درد و عواطف خود در زندان را بیان می‌کند. تا جایی که می‌دانیم مسعود سعد سلمان را که هیجده سال در «حصار نای» نالیده بود سر قافلهٔ حبسیه سرایان در پارسی دری می‌دانند. در تاریخ معاصر کشورما از زمان امیر حبیب‌الله تا سال های اخیر، شمار زیادی از سخنوران و اندیشه‌گران، شخصیت‌های سیاسی به زندان کشانده شده‌اند، در پشت میله‌های زندان جان داده‌اند و یا هم جان شان را گرفته‌اند. با این همه بدون تردید میزان به زندان افگندن‌ها و کشتن‌های چنین شخصیت‌هایی در سال‌های حاکمیت حزب دموکراتیک بسیار بسیار بلند است.

سلیمان لایق نیز در نتیجهٔ مخالفت‌ها و ضدیت‌های درون حزبی مرّه زندان را در این سال‌ها چشیده است. «برما گواه باش» یکی از شعرهایی است که او در زندان سروده است. این شعر بیان‌گر استبداد و شکنجه‌یی است که در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بر زندانیان روا داشته می‌شد. این زندانیان هم بیش‌تر از شمار آگاهان، آموزش دیده‌گان و دیگر اندیشان کشور.

این شعر تابیلوی خونینی است که می‌شود آن را به سه بخش دسته‌بندی کرد. بخش نخست بیان‌گر درد استخوان سوز جوانانی است که در سازمان جهنمی «اکسا» به جرم دیگر اندیشی به بند کشیده شده و با غیر انسانی ترین شیوه‌ها چنان شکنجه می‌شوند که تا از پای در افتند.

افتاده بود وسلی جراد خورده‌گی

در کنج نامرادی « اکسا» خوریده‌گی

لب‌ها ز زخم میشت ستم‌گرشگفته‌تر

چشمان کبود و دندان شکسته‌گی

زیر فشار و ضربت اشکنجه و عذاب

آنگشت خون چکان و سرانگشت خورده‌گی

بیئی شکسته، ناصیه خندان ز زخم چوب

رخسارها خشکته و ناخن کشیده‌گی

نالان ز درد گردن و غلطان میان خون

کالا دریده، موی سر و رو رسیده‌گی

زیرعذاب برق، ز آدم کشان پست

دشنام گونه‌گونه و نفرین شنیده‌گی

وان سوی تر شکنجه کشان وطن پرست

بعد از هزار تگناحه و جور مرده‌گی

از این آتاق رنج و بلا دیده ای عذاب

چندین جوان شبانه سوی مرگ برده‌گی(بادبان، ص ص ۲۰۴-۲۰۵)

شاید هم شعر چنین بود: شکنجه شکنجه بازهم شکنجه تا مرگ یا اعتراف. اعتراف از سر ناگزیری و ناتوانی، آخر پایداری انسان هم مرزی دارد. کسانی اعتراف می‌کردند تا لحظه‌هایی به آرامش برسند، بعد سال‌ها شکنجه در زندان بود یاهم تیرباران در کشتارگاه‌های پلچرخی را در پیش‌روی داشتند.

در زندان پلچرخی شنیدم که یکی از مشاوران روسی بامادی در کارتهٔ چهار به وسیلهٔ جوانی ترور شده بود. آن جوان چرمی سیاه بر تن داشته، بعد دستگاه جهنمی خاد آن روز در ساحةٔ کارتهٔ چهار هر کسی را که چنپر سیاه داشته دست‌گیر کرده و با خود بردند. از آن میان چهل تن در زیر شکنجه‌های خونین اعتراف کرده بودند که مشاور را کشته‌اند.

در بخش دوم شعر، پیکر افتاده در خون جوان را می‌بینیم که با مرگ فاصله‌یی ندارد. در مرز میان مرگ و زنده‌گی دست و پا می‌زند، با این حال نمی‌خواهد تسلیم دژخیم شود. در جهان خون آلود ذهنی خویش با مادر خود گفت‌وگو دارد و از مادر می‌خواهد تا در مرگ او شیونی برپا نکند که او این راه را باگام‌های عشق پیموده است و هر زخم که بر اندام دارد خود ستاره‌یی است از عشق و وفاداری به سرزمین و مردمش:

در وقفه‌های بی‌هشی خواهان مهر و لطف

از مادر ستم‌کش و بیداد دیده‌گی

مادر میوس روی مرا از برای حق

خون می رود ز زخم رخ بوسه کرده‌گی

در جسم من نست‌گه بوسه نیست نیست

رخساره پاره پاره و هرجا بریده‌گی

انگشت خود به جنگل مویم میرمبر

آتش گرفته جنگل چنگیز دیده‌گی

پیراهنم مکش زتن تا توان من

از زخم‌ها جدا نتوان شد به ساده‌گی

مادر فغان من، دل آزرده را مرنج

طفل تو قهرمان شد و آتش کشیده‌گی(همان، ص ۲۰۵)

پایان شعر گونه‌یی از دادخواهی است، شاعر ماه را بر این همه بیداد گواه می‌آورد. ماه بر پنجره‌های خونین بر درهای بسته و قفل آویخته و بر گودال کشته‌گان، غم‌گینانه می‌تابد و شاهد این همه بیداد است؛ اما ماه رنگ پریده است و به دختر رنجور و ناتوانی می‌ماند. این همه حوادث خونین ما را نیز هراسان و رنگ پریده ساخته است.

مهربان از کرانهٔ کوه‌ها و قلعه‌ها

رخشید از میانهٔ ابر بریده‌گی

چون زردگونه دختر رنجور و ناتوان

رنگ از رخش زبیم حوادث پریده‌گیی

تابید روی پنجره‌ها، نیمه‌های شب

بوسید قفل و پنجره‌ها و درب بسته‌گی

برما گواه باش که سر‌باز صادقیم

از بیم مرگ و هبیت اعدام رسته‌گی

بر ما گواه باش که پیش «امینیان»

سر خم نکرده ایم به عنوان بنده‌گی

داکیم زنده‌گی و خریدیم آبرو

پاکیزه داشتیم ره و رسم زنده‌گی(همان، ص ۲۰۶)

این تصویر تکان دهنده‌یی از هزاران انسانی است که در زیر شکنجه‌های استبداد سرخ جان داده‌اند. استبداد نظام وابسته به حزب دموکراتیک خلق که زنده‌گی را برای مردم به جهنم سوزان بدل کرده بود. نظامی که می‌اندیشید بیرون از ایدیولوژی آنان هیچ حق و حقیقتی وجود ندارد.

این شعر تصویری است از آن سوی دیوارهای خون آلود «اکسا» در دوران «امین». درست این زمانی است که دو جناح حزب دموکراتیک خلق چنان دشمنان خوبی برای تصاحب بیش‌تر قدرت به جان هم افتاده بودند و لایق نیز در نتیجه همین زور آزمایی‌های درون حزبی در زندان افتاده بود.

باری دانشمندی گفته بود که دولت‌ها را نمی‌توان شناخت تا آن‌گاه که زندان‌های آن‌ها را نشاخته باشیم. از توصیفی که لایق در این شعر از وضعیت زندان آن روزگار به دست می‌دهد در می‌یابیم که چه آسیا سنگ آتشینی بر فرق مردم می‌چرخید. وقتی این شعر را خواندم صادقانه باید بگویم که برای همه زندانیان گریستم و زمانی که این سطرها را می‌نوشتم نیز گریستم. این ایدیولوژی هم؛ اما چه کار هائی که نمی‌کند، تا «امین» در نتیجهٔ تجاوز نظامی شوروی پیشین به آن خاک بی‌گوری فرو افتاد و «اکسا» جایش را داد به «خاد»، نمی‌دانم چرا ذهن شاعرانهٔ سلیمان لایق باری هم تا آن سوی دیوار های «خاد » پروازی نداشته تا دریابد که شکنجهٔ زندانیان نه تنها پایان نیافته؛ بلکه بیش‌تر و بیش‌تر نیز شده است. آن‌ها هم به شیوه‌های خونین‌تر. دست کم من در «بادبان» به چنین شعری برنخوردم. «خاد»، ادامهٔ همان «اکسا» ست. نام بدل شده است، ماهیت خونین همان است که بود.

کودتای ثور به تعبیر شاعر آن « بهار دروغینه» دیگر نتوانست مدینهٔ فاضلهٔ سلیمان لایق باشد و این زمانی است که نظام بر آمده از کودتای ثور را حیظ‌الله این قیصه می‌کند. گویی او این مدینهٔ فاضله را در نظام پدید آمده از رویداد ششم جدی می‌یابد که لشکریان شوروی با سرود انترناسیونال تجاوز از از آمو دریا گذشتند. آن روزگار این جمله چقدر تکرار می‌شود و یا هر تکرار گویی مشت سوزن در ذهن و روان مردم می‌کاشت. « انقلاب شکوهمند ثور، به خصوص مرحلهٔ نوین و تکاملی آن»؛

لایق از « بهار دروغینه» تا «طلوع» دیگر

تاچند گاه دیگر که شاعر و هم‌زمانش بر اریکه اند، شاعر سنگ پاره‌هایی را که هنوز از آسمان فرو می‌ریزند، نمی‌بیند، شاید هم نمی‌خواهد ببیند. در حالی که فروریختن سنگ‌پاره‌های آسمانی در این دوران بیش‌تر هم شده است. شاید همه چیز بر وفق مراد است، چنین است صدای پای بهار خرم و پرشگوفه‌یی را می‌شنود و سرود گل‌ها را و سرود کشته‌گان «امین» را که با سرود گل‌های سرخ می‌پیچد!

بهار می‌رسد و گل ترانه می‌خواند

سرود عشق به گوش زمانه می‌خواند

دکتر محمد دبیر سیاقی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۳)

سلیمان لایق در مثنوی هایش بیش‌تر با ذهن و زبان مولانا، نظامی گنجیه‌یی و اقبال لاهوری نزدیکی و هم‌سوویی دارد.

آتشی کاندز نهاد ما فتاد

گرچه ما را سوخت؛ اما زنده باد

زنده باد این آتش رسوای ما

آتش پوینده در رگ‌های ما

رگ رگ ما شعله‌گیر آتش است

تا رو پد ما اسیر آتش است

چیست آتش عشق مردم داشتن

دل به زیر نیش گزدم داشتن(بادبان، ص ۱۱۱)

تا جای که من می‌پندارم، سلیمان لایقق در اوزان کلاسیک، در مثنوی سرایی‌های از نیروی شاعرانه و تخل از نیرو تخیل بلند است، او مثنوی هایش را در همان اوزان سنتی مثنوی می‌سراید، با زبان استوار، اما هر مضمونی را که می‌پرورد سرانجام می‌رسد به بیان وضعیت اجتماعی تا نیاز یک تغییر اجتماعی را به میان آورد، چنین است که در شعر های او یاس و نا امیدی راه نمی‌یابد. آشنا شد تا به عصر آواز من



اوج می‌گیرد نوای ساز من
ساز من از سوز مشرق در خروش
ذوق من از طبع مشرق باده‌نوش(بادبان، ص ۶۹)
بیت‌هایی می‌آوریم از مثنوی « پیام » که ما را بی‌اختیار به زبان خیال انگیز نظامی گنجیه‌یی می‌اندازد:

الا ای هرو آگاه هستی

نوای نغمه‌ها را شور و مستی

به اوج ماه و پروین محرم راز

ادب را آسمان، نی آسمان ساز

نوا پروردهٔ شور کهپستان

چراغ پخته سوز کشور جان

ترا فطرت درون دل جهان داد

زمین داد و زمان داد، آسمان داد(بادبان، ص ۱۱۹)

به همین گونه زبان لایق در بخش از شعرهای تغزلی و غنایی‌اش، حال و هوای بعضی از غزل‌های مولانا را دارد. هر چند، این گونه شعرهای او با ساختار غزل‌های کلاسیک هم آهنگ نیست، بلکه بیش‌تر همانندبا فورم مسدس است. گونهٔ آمیزه‌یی از تغزلی و نتیجه‌گیری‌های سیاسی –اجتماعی.

ای نای من، ای نای من

ای همدم شب‌های من

خواهم کنی رسوای من

وزگرمی آوای من

کاخ کهن لرزان شود

طرز نوین بنیان شود

ای جنگ من، ای جنگ من

کی وارهی از چنگ من

تا این دل از سنگ من

از گرمی آهنگ من

دریای پرتوفان شود

غم‌خانهٔ انسان شود(بادبان، ص ۱۳)

شعرهای «جنون کاری»، «ای نای من»، «رنجیر دوران»، «مست از خود رفته»، «او در کجا تو درکجا»، «آواز یار»، «زی عشق»، «انگور ها»، «یاد رفته گان»، «در جست‌وجوی می‌خانه»، «رنج آدمی» و «جام آتش» همه گان در یک وزن یعنی در بحر رجز مثنم سالم « مستغفلن مستغفلن مستغفلن مستغفلن» با پیروی از زبان آهنگین مولانا سروده شده است. این شعرها از نظر زبان ، وزن و فضای درونی آن قدر باهم دیگر نزدیک و همانند اند که اگر تمام آن‌ها را در زیر هم بنویسیم شاید خواننده‌گانی احساس کنند که با یک شعر سرو کار دارند! من این جا از هر شعر سطری می‌آورم که در کلیت وزن، زبان و فضای درونی مشترک آن‌ها را در سیمای شعر یگانه‌یی در می‌آورد.

خواهم که می‌خواری کنم

می‌گیرم و مستی کنم

ای همدم شب‌های من

این بازی زندانه را

فریاد آزادی کنم

من تن به توفان داده‌ام

قربان این عسبان‌گری

دشپب سرشکی ریختم

پیمانه کو ، پیمانه کو

یاران من می‌خانه کو

شوری بده، کامی بده

تا پخته گردد خام عشق

لایق و ساقی‌نامه

در سروده‌های سلیمان لایق به شعرهای بر می‌خوریم که می‌توان در آن شعرها ویژه‌گی‌های ساقی‌نامه را دید؛ اما ساقی‌نامه‌های سلیمان لایق

غرزی لایق در گفتگو با جادهٔ ابریشم:

فاشیسم با زبان شروع می‌شود، اما زبان مسلط خانواده ما زبان فارسی است

گفتگوی هفته نامه «جاده ابریشم» با غرزی لایق، فرزند زنده یاد سلیمان لایق، نویسنده، شاعر و یکی از بنیان گذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در همین تازگی‌ها از کنار ما رخت بر بست و جاویدانه شد.

خوشحالم که فرصت گفتگو دادید. از زنده یاد سلیمان لایق دستاوردهای بی‌مانند فرهنگی-ادبی به جا مانده است. از لایق خانه و زمین مانده؟ یا زندگی لایق زندگی کارگری و دهقانی بوده است.
غرزی لایق: از پدرم تنها یک آپارتمان در مکروریان باقی مانده که فعلا در اختیار ما است. دیگر هیچ جای‌دادی به نام لایق در افغانستان ثبت نیست و نداشته است. چیزی‌های هم از پدر خودش برای فرزندان‌اش باقی مانده که در شمال کشور مثلا در پل‌خمری و خان‌آباد است که در دسترس پدرم نبوده است.

زاده گاه لایق در پکتیکا است. در آنجا زمین ندارد؟

لایق: پدرم در مرکز ولایت پکتیکا در شرنه متولد شده است. بنا به گفته‌های خودش در سن شش سالگی با پدرش به کابل آمده است. در شرنه مرکز ولایت پکتیکا ملکیت شخصی قابل ملاحظه نداشته است. بنابر رسم همان روزگار، چند خانواده‌ی هم‌خون و خویشاوند در یک قلعه بزرگ زنده‌گی می‌کرده‌اند که هر فامیل دارای یک سرپناه جداگانه در بین قلعه می‌بوده‌اند. پدرم نقل می‌کرد که پدر بزرگ‌اش در همان قلعه بزرگ سرپناهی داشته که هنوز هم در متن همان قلعه به شکل مخروطیه باقی مانده است. نیای من در شرنه زمین نداشته است چون وی اهل دین و مسجد و عبادت بوده و به مال دنیا چندان توجه نداشته است. چیزی که زنده‌گی یک ملای ساده‌ی مسجد را در افغانستان تامین می‌نمود، زندگی نیای من هم در همان مدار می‌چرخید.

پدر لایق مذهبی بود. اما سلیمان لایق از سنت‌های پیر و مریدی در افغانستان مبارزه کرد. شما موافق هستیید؟

لایق: طرح این مساله که گویا پدر من راه جدا از پدر خود گزیده و بین دین‌داری و بی‌دینی خط قرمز کشیده، از بنیاد غلط و ناروا است. بنا بر منش و کنش پدرم که در گفته‌ها و و انبوه یادداشت‌های وی به ارث مانده است، فردیت وی زیر تأثیر معنویت پدرش به بلوغ رسیده و پس از آموزش در لیسه حبیبیه به مدرسه شرعیه پغمان راه یافته است. پس از پایان مدرسه شرعیه پغمان شامل دانشکده‌ی شرعیات دانش‌گاه کابل می‌گردد. از روزگار دانش‌آموزی در مدرسه دینی سه جلد کتابچه خاطرات وی به‌جا مانده است که شامل یادمانده‌ها و بیش از هشتاد سروده‌ی کلاس‌های ۸ و ۹ و ۱۰ مدرسه شرعیات می‌باشد. بیشترین سروده‌های این کتابچه‌ها را پردازهای دینی و حمد و ثنا می‌سازد.

گفته می‌شود که لایق از مدرسه پغمان اخراج هم می‌شود.

لایق: پدرم در سرشت یک آدم منتقد و معترض بوده است. با ناپسانمانی‌ها و بی‌دادگری‌ها سر سازگاری نداشته است. نخستین پرخاش‌هایش در مدرسه شرعیه پغمان آغاز می‌گردد. بی‌یاد مدیریت، فضای سخت‌گیر و سربازخانه‌یی مدرسه، سبب اعتراض و ناراضیاتی دانش‌آموزان و راه‌اندازی تظاهرات می‌گردد که در پیامد آن پدرم با چند دانش‌آموز دیگر از مدرسه اخراج می‌گردد. لایق پس از اخراج، در دست‌گاه آموزشی دولتی آن وقت به‌عنوان آدم ناسازگار و پرخاش‌جو درج می‌گردد. همین ذهن جستجوگر و فردیت انقلابی لایق او را به سمت حلقه‌های نورسته‌ی چپ می‌کشاند. از جانب دیگر، در پیامد پیروزی اتحادشوروی بالای آلمان هتلری و اوج‌گیری نهضت‌های آزادی‌خواهی در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین باورهای چپ از جاذبه‌ی بیشتر برخوردار گردید. گزیننه‌ی سوسیالیسم را راهی به سوی رهایی از استبداد و بی‌عدالتی قلم‌داد می‌کردند. غوغای سوسیالیسم در کشورهای اسلامی نیز طنین‌انداز بود. افغانستان نمی‌توانست از این فرایند در جهان و کشورهای هم‌جوار بیگانه و جدا باشد.

لایق در چند سالگی به جریان‌های چپ جذب می‌شود.

لایق: به گفته‌ی خودش، زمانی‌که به حلقه‌های چپ متمایل می‌شود، هنوز دانشجوی دانشکده‌ی ادبیات است. وی یک سال آموزش را در دانشکده‌ی شرعیات دنبال می‌کند. پس از اخراج از شرعیات شامل دانشکده‌ی ادبیات می‌گردد. در همین سال‌ها به حلقه‌های چپ متمایل می‌گردد.

این آرمان‌چی و سوسیالیستی لایق چقدر بالای فرزندان‌اش تأثیر گذاشته است.

لایق: یکی از ویژگی‌های فردیت پدرم در خانواده این بود که باورهای خویش را بالای اعضای خانواده بار نمی‌زد. هیچ‌گاه مرا ناگزیر نساخت که عضو حزب دموکراتیک خلق باشم. آن‌چه وی از فرزندان خود می‌خواست، پابندی به مکتب و آموزش و مطالعه بود. فضای خانواده‌ی پدری ما با رفت و آمد پیهم چپی‌های همان روزگار اثرات نسبی بالای افکار و پیوندهای ما به‌جا می‌گذاشت. طیف آشنایی‌های پدر و سمت‌گیری‌های سیاسی وی، بی‌گمان، برای فرزندان او تکانه‌ی جدی برای موضع‌گیری‌های بعدی‌شان در جامعه به شمار می‌آمد.

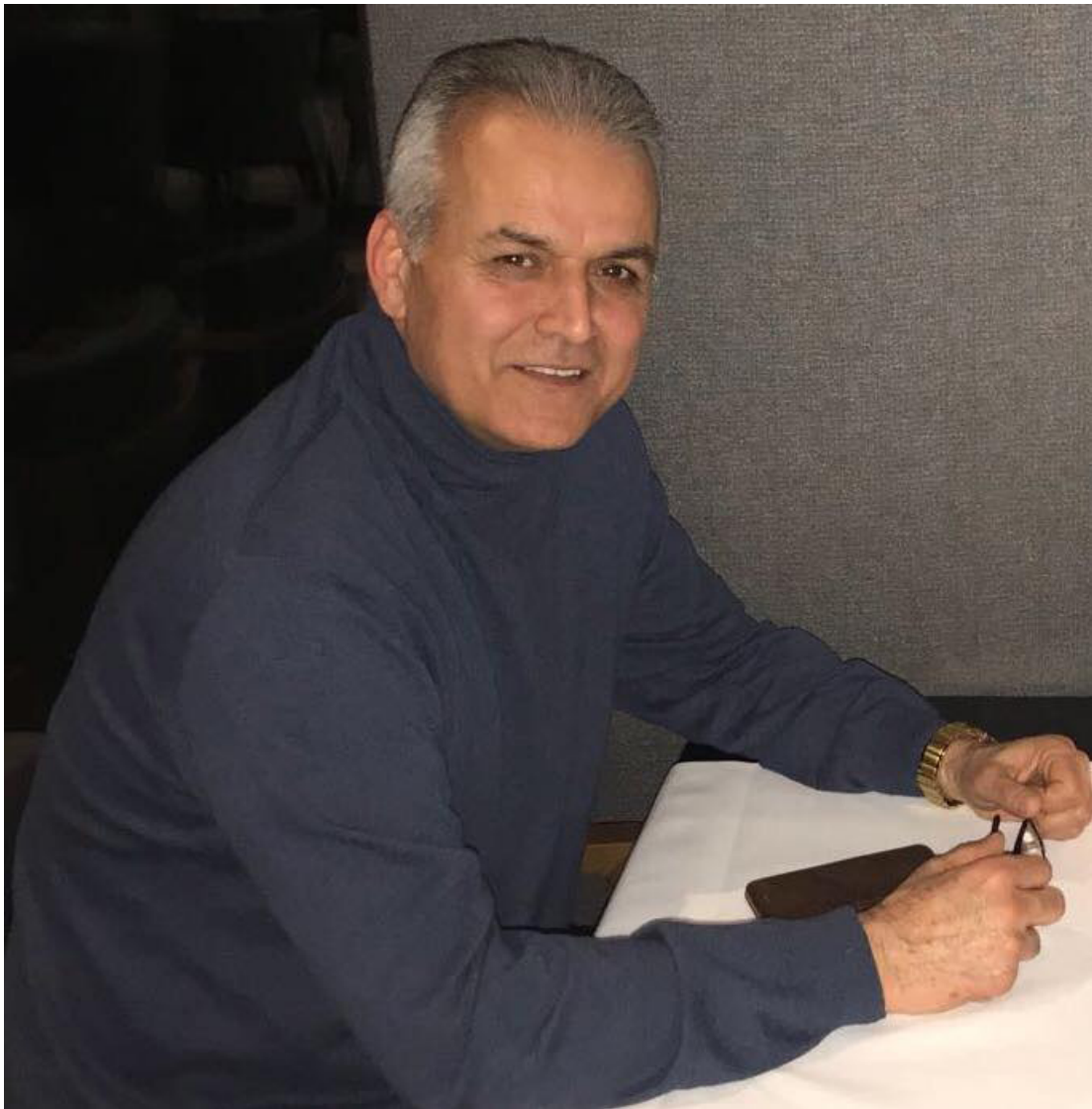
فکر می‌کنم در خانه لایق کتاب‌هایی در مورد چپ و سوسیالیسم زیاد بوده باشد.

لایق: تا جایی که من به یاد دارم در قفسه‌ی کتابخانه‌ی منزل ما آثار چپ و مارکسیستی کم‌تر به چشم می‌خورد. چیزی‌که در کتابخانه پدرم بیشتر پیدا

می‌شد، کتاب‌های مربوط به زبان و ادبیات فارسی و پشتو و آثار قطور پیش‌گامان این دوزبان بود. بسته‌های مجله‌های سخن که در ایران به چاپ می‌رسید و نشرات افغانی به طور منظم به دست‌رس خانواده قرار داده می‌شد. یک بخش شخصیت فرهنگی ما مدیون ورق زدن آثاری است که در کتابخانه پدرم وجود داشتند.

بار می‌گفت که استاد میراکبر خیبر سبب پیوستن او به حلقه «چپی‌های» همان روزگار بوده است که پسان‌تر حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بنا نهادند.

به روایتی خیبر نسبت به دیگران سوسیالیسم را تیوری و علمی می‌فهمیده. لایق هم تحقیقات سوسیالیستی داشته؟ در مورد سوسیالیسم



غرزی لایق در جریان گفتگو با جادهٔ ابریشم، ۱۳۹۹

خویش استخراج نموده است به شما می‌سپارم تا در دنباله‌ی همین گفت‌وشنود به نشر برسانید.

زمانی که مقاله نشر می‌شود، لایق در حکومت چه مسوولیت دارد.

لایق: این مقاله در زمان حاکمیت دکتر نجیب‌الله به نشر رسیده است و پدرم سمت وزیر اقوام و قبایل را داشت.

فشارهایی وارد شد که در شماره‌های بعدی نفوس هزاره‌ها اصلاح شود؟ یا تذکر نوشته شود؟

لایق: دنباله‌ی غایله را من نمی‌دانم. من در آن زمان در اتحادشوری سرگرم ادامه‌ی آموزش بودم. طی ده و پانزده سال اخیر که بحث‌ها روی این مساله داغ‌تر شد، پس از چند گفت‌وگو، گواهی را از میان آرشیف سندهای خویش پیدا و به من سپرد. به زودی گزارش کامل آن را نگاشته و به نشر خواهم رساند.

لایق یک سیاستمدار اعتراضی بود. گفتید که در درون حزب هم معترض بود. دیدگاه‌های خودش را داشت. با حکومت چگونه بود؟

لایق: پس از آن‌که داکتر نجیب‌الله بر اریکه قدرت تکیه زد و برای نوآوری‌های بنیادی در حزب و دولت دست و آستین بر زد، پدرم یکی از پیشگامان حمایت نوسازی‌های حاکمیت داکتر نجیب‌الله بود. داکتر نجیب‌الله با سیاست نوین «مصلحه‌ی ملی» به میدان آمد که هدف آن ختم جنگ و بیرون‌رفتن واحدهای نظامی اتحاد شوروی از کشور و آغاز بازسازی افغانستان بود. بیرون‌رفت قوای نظامی اتحاد شوروی از کشور و ندای آشتی با مخالفین مسلح نیاز تغییر در رهبری حزب و طرد باورهای آفازین آن را در اجندای قرار می‌داد. ببرک کارمل رهبر پیشین با خروج نیروهای نظامی شوروی سازگار و موافق نبود و با بهانه‌جویی‌ها روی دوام حضور آن‌ها پافشاری می‌نمود. پدرم در تصمیم‌گیری در پیوند به بیرون‌شدن واحدهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان، استنادهای سیاست مصالحه ملی و طرد اندیشه‌ها و سلیقه‌های تندروانه‌ی «چپی» در حزب از داکتر نجیب‌الله حمایت می‌نمود.

روز که نجیب توسط طالبان اعدام می‌شود لایق کجا است؟
لایق: پدرم در لحظه‌ی سقوط حاکمیت در کابل به سر می‌برد و گواه تمام پیش آمدها بود. در زمان شکنجه و حلق‌آویز نمودن داکتر نجیب‌الله در آلمان زنده‌گی می‌کرد.

در زمان حکومت مجاهدین و طالبان لایق در کجا زنده‌گی می‌کرد؟
لایق: پدرم پس از فروپاشی حاکمیت داکتر نجیب‌الله به پشتونخوا مهاجرت نمود و بنابر دوستی‌های دیرینه با خانواده‌ی خان عبدالغفار خان و پسرش خان عبدالولی خان در ولی باغ اشنغر اقامت گزید. پس از چندی،

در اثر بیماری مادرم مجبور به ترک پشتونخوا شده و به آلمان متواری گردید. وی تا سال ۲۰۰۵ در آلمان به سر می‌برد.

دلیل دفاع لایق از پشتونخواه چه بود؟

لایق: پدرم تا اخیر زنده‌گی به این باور بود که سرزمین‌های میان دریای ایاسین تا مرز نام‌نهاد دیورند مالکیت افغانستان بوده و به کمک استعمار انگلیس از بدنه‌ی کشور با جبر جدا گردیده است. وی مبارزه‌ی افغان‌ها و پشتیبیانی از داعیه‌ی پشتون‌ها و بلوچ‌ها را برای دست‌یابی به حق تعیین سرنوشت عادلانه می‌پنداشت.

لایق یک سیاستمدار اعتراضی یک شاعر انقلابی بود. روحیه اعتراضی لایق در خانه هم تأثیر داشت؟ با شما برخورد سرکوب گر داشت یا محبت آمیز؟

لایق: پدرم در بیرون از خانه هم سرکوب‌گر و خشن نبود. آدم ناعادل نبود. تمام پرخاش‌گری‌هایش در چوکات ذهنی که داشت خلاصه می‌شد. وی در حلقه رفقایش نیز پرخاشگر رفقایش نبود. وی در رده‌ی رهبران حزب دموکراتیک خلق، چه پیش و چه پس از حاکمیت همان حزب، حرف و اندیشه و باور خود را بدون ریا و ترس ارائه می‌کرد. وی هیچ‌گاه از حیطه‌ی اصول پذیرفته‌شده‌ی حزبی پا نمی‌گذاشت. همین شیوه‌ی برخورد وی یکی از براهینی بود که رهبران حزبی با وی مشکل داشتند. نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین حتی زندانی‌اش ساخته و به اعدام محکومش کردند. ببرک کارمل وی را از مقامات حزبی به حاشیه کشاند و از نظر انداخت. ولی با آن همه رفتار ناپسند و سرکوب‌گرانه، پدرم پندارهای خویش را روشن و شفاف مطرح می‌نمود. در درون خانه هیچ‌گاه ما را مجبور نساخت که حتما به صفوف همان حزب بپیوندیم. در بیرون از خانه کوشیدند تا وی را با برچسپ‌های چون فاشیست، متعصب، قوم‌گرا و غیره و غیره شهرت بخشند، در حالی‌که در درون خانه‌اش زبان فرهنگ فارسی چیره بوده است. من، به گونه‌ی مثال، زبان پشتو را زمانی فراگرفتم که دوره‌ی عسکری خویش را آگاهانه در ولایت پکتیا سپری نمودم. وقتی گردیز عسکری رفتم، قصدا رفتم که زبان پشتو را یاد بگیرم. زمانی می‌شنوم که لایق فاشیست است، حیرت‌زده می‌شوم! یکی از نشانه‌های نخستین گرایش‌های فاشیستی از زبان آغاز می‌شود. در فرجام، ما در منزل یک پدر یک روشن‌اندیش، وارسته و دانشمند داشتیم.

لایق شاعر زبان فارسی است. درست؟

بیشترین اشعار پدرم به زبان پشتو است، اما شهرتش به مثابه‌ی شاعر و نویسنده بیشتر با زبان فارسی گره می‌خورده است.

شعرهای مذهبی لایق چاپ خواهد شد؟
لایق: کمی پیشتر از مرگ‌اش خواستم نظرش در این باب را بدانم، ولی از این پیشنهاد من چندان پذیرایی نه کرد. حالا می‌شود که این آثار را نیز به چاپ رساند.

لایق شاعر شیرین سخن بود. ترانه‌های دل‌انگیز نیز سروده است. توسط آوازخوانان مشهور کشور خوانده و اجرا شده است. خودش به موسیقی علاقه داشت؟

لایق: پدرم به موسیقی بی‌علاقه نبود. در شنیدن موسیقی ذوق خوب داشت.

وقتی لایق از آلمان به کابل برگشت، حکومت جدید تحت رهبری حامد کرزی شکل گرفته بود. لایق از کارهای سیاسی دست کشید و به آکادمی علوم رفت، اما پرسش این است که لایق دست به فعالیت‌های سیاسی نزد. در حالی‌که توان و انرژی کار داشتند.

لایق: پدرم پس از فروپاشی حاکمیت داکتر نجیب‌الله، هنوز در غربت به تنیده‌گی‌های سیاسی دوام داد ولی به زودی از سیاست‌های تشکیلاتی کناره گرفت و تنها به حیت یک مشوره دهنده به انتقال آژموده‌های خویش به نسل نو بسنده کرد. پس از برگشت به کشور نیز از همین شیوه پیروی نمود و از رزم‌گاه سیاست‌های فعال دوری جست.

در زمان مجاهدین و طالبان لایق در آلمان بود. خانه شخصی شما در کابل در امان مانده بود؟ یا مجاهدی به غنیمت گرفته بود.

لایق:در زمان غیابت پدرم از کشور اپارتمان وی نیز به غنیمت یکی از قوماندان‌های «جهادی» درآمده بود. پس از برگشت وی به کابل، در نتیجه پافشاری وی اپارتمانش دوباره به وی سپرده شد.

سوگمندان لایق در اثری انفجاری در شهر کابل زخمی شد. برای درمان در هند و آلمان انتقال داده شد. با مصارف شخصی رفتیید یا دولت همکاری کرد؟

لایق: هزینه‌ی تداوی پدرم در هند را رییس جمهور اشرف غنی از وجوه فردی خویش به عهده گرفته بود.

به زودی نهاد فرهنگی-ادبی لایق افتتاح می‌شود. هدف از تاسیس این بنیاد چیست؟

لایق: «نهاد فرهنگی-ادبی سلیمان» لایق، پیش از همه به هدف نشر و پخش آثار ناشرشده‌ی سلیمان لایق و همه‌گانی ساختن جوهر اندیشه‌ها و دیدهای فلسفی نامبرده و شناسایی فردیت چند بعدی وی برای نورسته‌های کشور ایجاد گردیده است. از این دیدگاه، سلیمان لایق گنجینه‌ی بزرگ معنوی و سیاسی را به جاگذاشته است که به یاری این نهاد به مالکین اصلی آن، یعنی مردم افغانستان باید سپرده شود.

لایق!

شاعر ظریف و باظرفیت زبان فارسی



گل نور بهمن

خدمات استاد لایق به ادب فارسی را تنها کسانی می‌توانند انکار ورزند که به قول استاد واصف باختری چیزی به نام وجدان ادبی را به رسمیت نمی‌شناسند. سال‌هاست با استاد سلیمان لایق همنشین و همسخنم. او را نیک شناختم. او تنها یک سیاستمدار و شاعر بزرگ نیست؛ انسانی بزرگ و اندیوال و رهنمای خردمندی هم است. اگر می‌توانستم سخنی را که در حق سعدی گفته‌اند، در حق این پیر خردمند بگویم، می‌گفتم: سلیمان لایق شاعر بزرگ و شهره‌ی آفاق است اما شاعری در مقایسه به نور نجابت و مهر مروت او کمترین فضیلتش به شمار می‌آید. در پیوند به شاعرانه‌گی و دیگر اوصاف ستوده و فضایل جناب سلیمان لایق می‌توان بسیار سخن گفت، اما من خود را لایق سخن گفتن در باره‌ی رنگین‌کمانی از توانایی و دانایی‌استاد لایق، نمی‌شمارم. برای همین سخنانم را با بیان دردی و آرزویی پایان می‌بخشم: اکه‌ی فرزانه‌ام سلیمان لایق یک سال و اندی بعد وارد دهمین دهه‌ی زنده‌گی پربر خویشت می‌شود. هرچند روح جوان و پویا دارد اما می‌بینم که نیروی جسمی‌اش را به تدریج از دست می‌دهد. دیدن این وضع دردناک گلویم را تلخ و دلم را غرق در خون می‌کند. اگر عمر بقایی داشت و تقسیم‌شدنی بود، به حکم و رضای وجدان حاضر بدم عمرم را با این مرد نژاده و مهربان و عیار تقسیم کنم، هرچند نمی‌دانم من پیشتر از زندان این دنیای دون‌پرور رها می‌شوم یا این عقاب بلندپرواز قله‌های عشق و ایمان و آزاده‌گی. مسرت دارم که با دوستان خردمند و هنرورم رزاق احمدزی، آرین عازم، رامین نقشبندی و یوسف بهیر در حروف‌نگاری، نسخه‌خوانی و برگ‌آرایی نشر تازه‌ترین اثر استاد لایق (عقاب گم‌شده)، سهم کوچکی ادا کرده و باعث شگوفایی تبسم رضایت بر لبان شعریت این هنرمند کبیر شدم.

یادآوری: این یادداشت در زمان حیات لایق نگاشته شده است.



**کهکشان واژگانی شعرهای استاد لایق
انبوه، باشکوه و غنامند است. زبان
محواره و گویش‌های گوناگون فارسی
افغانستان در بسیاری از شعرهایش با
همان زیبایی بومی و اصیل چهره‌نمایی
می‌کنند. سیالی و سادگی هنرمندانه و
دوری از تصنع و تکلف نشان‌دهنده‌ی
تسلط این شاعر ظریف و باظرفیت به
امکانات درونی زبان و ادب فارسی
است. استاد لایق وزن شعر فارسی
را نیک می‌شناسد؛ با عروض فارسی
آشنایی استادانه دارد و علم قافیه را
فرا گرفته است اما برون از این
اشراف، گاهی چنان شیفته‌ی بیان
افکار خویش می‌شود که قفل قافیه و
زنجیر وزن را می‌شکند و راهی را که
می‌پیماید که ملای روم و مولای بلخ
پیموده و گفته بود: قافیه‌اندیشم
و دلدار من گویدم مندیش جز
دیدار من استاد لایق واژه‌گان و
زبانزدهای اصیل فارسی
افغانستان را بر
دیبای شعر فارسی
فراویزی ساخته
است که قبل از
وی کسی به این
خودویژه‌گی
نرسیده بود.**



خاطره من از گفتگو با سلیمان لایق تاریخ در حق حزب دموکراتیک خلق افغانستان قضاوت نامنصفانه‌ای کرده است

کرم معصومه شریفی



اواخر سال ۱۳۹۵ بود. به اکادمی علوم، برای یافتن منابعی برای پایان‌نامه‌ام، رفته بودم. موضوع پایان‌نامه‌ام نقش سیاسی زنان در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود. قرار بود با سلیمان لایق، نویسنده، شاعر و یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به‌عنوان یکی از منابع شفاهی پایان‌نامه‌ام، مصاحبه کنم. آن زمان ثریا پرلیکا، یکی از زنان مبارز راه آزادی نهضت زنان افغانستان، زنده بود. او سال‌ها به‌عنوان فعال حقوق زنان در راستای آزادی زنان مبارزه کرد و در سال ۱۹۹۲ اتحادیه‌ی سراسری زنان را تأسیس کرد.

سلیمان لایق با ثریا پرلیکا تماس گرفت. به او گفت: «یک دختر، که موضوع پایان‌نامه‌اش نقش سیاسی زنان در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق است، نیاز به همکاری دارد. خودت بهتر از من راجع به نقش سیاسی زنان می‌دانی. هم‌ایش همکاری کن» (نقل به مضمون). متأسفانه آن زمان ثریا پرلیکا مریض بود و گفت در بستر مرضی است و نمی‌تواند صحبت کند.



سلیمان لایق خود را برای مصاحبه ابراز آمادگی کرد. گفت: «مه صحبت می‌کنم. می‌تانی صدایم را ضبط کنی. با آن که می‌ترسم که برایم اتفاقی بیفتد، اما به‌خاطری که موضوع پایان‌نامه‌ات برایم ارزشمند است، صدایم را ضبط کن و بعد پاک‌اش کن». نصف روز پای سخنان زیبایش نشستیم. سخنانش دل‌نشین و پر از انرژی بود. معلوماتش برای پایان‌نامه‌ام بسیار مفید بود. از جامعه و دنیای مبتنی بر آزادی و عدالت اجتماعی حرف می‌زد. لایق یک کتاب به زبان پشتو هم در رابطه به موضوع پایان‌نامه‌ام برایم داد. گفت آن را ببرم و از یک هم‌صنفی پشتون‌زبانم بخواهم برایم ترجمه کند و بعد که کارم تمام شد، برایش برگردانم.

سلیمان لایق خنده‌کنان پرسید: «تو چطور پایان‌نامه‌ات را درباره‌ی حزب خلق انتخاب کردی؟ مگر از نسل جهادی‌ها نیستی؟» گفتم: «استاد! من با آن که متولد آن دوره نیستم، اما تاریخ شاهد است که در دوره‌ی حزب دموکراتیک خلق، برای اولین بار در افغانستان زنان فرودست جامعه به پارلمان راه یافتند و برای اولین بار یک زن، دکتر آناهیتا راتب زاد، به معاونیت ریاست‌جمهوری رسید». گفت: «آره. زنان در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به سیاست و آزادی رسیدند. هر در زمان ما، مردان حق نداشتند دو زن داشته باشند. هر کس دو زن می‌گرفت، زندانی می‌شد. اما امروز این چیزها کوچه‌بازاری شده. عشق کوچه‌بازاری شده».

لایق همچنین به جهادی‌ها اشاره کرد و گفت: «با آمدن این جهادی‌ها وطن به آتش کشیده شد. صدها و هزاران انسان بی‌گناه به خاک و خون کشیده شدند. امروز یکی از این جهادی‌ها قهرمان ملی حساب می‌شود. ولی من برایش قهرمان ملی نمی‌گویم، بلکه قهرمان آدم‌کش لقب دادم. هر باری که از چهارراهی احمدشاه مسعود رد می‌شوم، خونم به جوش می‌آید».

گفت: «مزاری را چیزی نمی‌گویم که تو ناراحت نشوی». برایش گفتم: «استاد! جهادی، جهادی است، فرقی نمی‌کند از قوم من باشد یا از قوم شما. همه در ویرانی این کشور سهم داشتند. من تعلق خاطر به هیچ کدامشان ندارم. حتی به مزاری».

لایق یادی از شخصیت تأثیرگذار سلطان علی کشتمند کرد و او را انسان تحصیل‌کرده، شریف، صادق، غریب‌پرور و وطن‌دوست خطاب کرد. هم‌چنین یادی از استادان هزاره در دانشگاه کابل کرد که نقش برجسته در سیاست و آموزش پرورش وطن داشتند. گفت: «قوم شریف هزاره‌ی ما مردمان سخت‌کوش و پرتلاش‌اند. در طول تاریخ در حق‌شان ظلم شده. اما دست از تلاش بر نداشتند. در محروم‌ترین نقاط افغانستان تحصیل می‌کنند و آزاده زندگی می‌کنند. هزاره‌ها نباید هویت‌شان را مدیون جهادی‌ها بدانند. قبل جهادی‌ها، هزاره‌ها در بدنه‌ی حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان نقش برجسته داشتند».

لایق در آخر گفت از میان کسانی که نزد او دنبال کتاب می‌آمدند، به هزاره‌ها بیشتر اعتماد دارد، چون کتاب‌ها را بر می‌گردانند. به من گفت: «مطمئنم تو کتاب من را حتماً بر می‌گردانی». من مهاجر شدم و نتوانستم کتابش برگردانم. به خودم قول داده بودم که در اولین سفرم به افغانستان، نزدش بروم و کتابش را برگردانم. اما او رفت، پیش از آن که بتوانم به وعده‌ام وفا کنم.

سلیمان لایق صدای ستم‌دیده‌ها و غریبان افغانستان بود. لایق به بامیان رفت، جلو مجسمه بودا در وصفش شعر دکلمه کرد. شعری هم تحت عنوان «دریای پنجشیر» دارد. یک فاشیست قوم‌گرا، نمی‌تواند در وصف فرهنگ و داشته‌های فرهنگی اقوام دیگر، شعر بسراید و شعر بخواند:

ای تیرگی خامش شب‌های بامیان
کاهسته از کناره آرام آسمان

با نرمی و شکیب،

لغزیده میکشی،

یک پرده سیاه برین مرز باستان

ای موج تیره اندکی آهسته‌تر خرام

کان سو غروب تیغ کشیدست از نیام

از تیرهای مهر،

در واپسین نفس،

بر پنبه‌های ابر چکیدست خون شام

چشم شفق چو کاسه‌ی خونسخت یا شراب

یا اخگری بدامن گردون ز آفتاب

یا چون نگین سرخ،

بر مخمل کبود،

یا آتشی که خرمن هستی کند خراب

آهسته از کرانه‌ی مشرق شب سیاه

سر می‌کشد چو پیکر غفرت از گناه

وان سوسو آفتاب،

از پشت کوه‌ها،

بر بامیان می‌فکند آخرین نگاه

با نغمه‌ی لطیف نسیم شبانگهی

یک راز ناشنیده نمودست هم‌رهی

شاید بزیر خاک،

شهزاده‌ی شهید،

از دل کشیده حسرت تاج شهنشهی

در وادی بتان نه گلی هست و نی ملی

نی عاشقی، نه تار ربابی، نه بلبلی

نی ساقی جنون‌زده،

نی مست بی‌سری،

نی داغ لاله‌ای، نه شکن‌های سنبلی

آشوبگاه غلغله‌خاموش و بی‌صدا

نی نقش کاروان و نه هنگامه‌ی درا

نی دخت چنگ زن

در کوشک امیر

نی ورد عابدی به نیایشگه خدا

مرغی بپای هیکل بودا نواگر است

گویب ز اندرون نهادش پیامبر است

کین زورق سپهر

این کشتی حیات

بر موج‌های غارت و وحشت شناور است.



صاحب امتیاز: محمد احمدی 0793442957
 مدیرمسئول: محمد احمدی mahmady888@gmail.com
 سردبیر: خالق ابراهیمی
 ویراستار: محمد رها
 گزارشگر: علی رسالتی
 صفحه آرا: رضا رضایی
 مراکز توزیع: بامیان، غور، دایکندی، غزنی و کابل.
 قیمت: ۱۵ افغانی، تیراز: ۲۰۰۰

یادنامه یادرفندگان

هفته نامه

حاجده ابریش

● Saturday ● October 3, 2020 ● No. 164 ● Vol. 5

● سال پنجم ● شماره ۱۶۴ ● شنبه ۱۲ میزان ۱۳۹۹

«غروب بامیان»

ای شام بی زبانی فریاد بامیان
 کاهسته از کناره‌ی اقصای آسمان
 با نرمی و شکیب
 لغزیده می کشی
 یک پرده‌ی سیاه برین مرز باستان
 در شوکت غروب تو رازی نهفته‌اند
 از کشته‌گان عشق که چیزی نه گفته‌اند
 چشمی گشاده‌اند و در آتش فتنه‌اند
 دریا نه دیده‌اند و دری را نه سفته‌اند
 یک بوسه ناگرفته ز عالم گسسته‌اند
 ای موج تیره، اندکی آهسته تر خرام
 کانسو غروب تیغ کشیدست از نیام
 از تیرهای مهر
 در واپسین نفس
 بر پنبه‌های ابر چکیدست خون شام
 خط افق چو معبر خون است، سرخ ناب
 یا بستری به دامن گردون ز آفتاب
 یا چون نگین سرخ
 بر مخمل کبود
 یا شعله‌بی که جنگل هستی کند خراب
 در بارگاه حضرت سلطان آفتاب
 هرگز نه دیده‌اند
 شامی چنین ملون و سحر چنین تمام
 چون رنگ باده‌ها به تباين میان جام
 نی نی نه دیده‌اند
 غروبی به این جمال
 ابری به این شکوه و نشستی به این جلال
 آهسته از کرانه‌ی مشرق شب سیاه
 سرمی کشد چو پیکر عفریت از گناه
 وانسوی آفتاب
 از پشت کوه‌ها
 بر بامیان، می فگند آخرین نگاه
 با نغمه‌ی لطیف نسیم شبانگهی
 یک راز ناشنیده نمودست هم‌رهی
 شاید ز زیر خاک
 شهزاده‌ی شهید
 از دل کشیده حسرت تاج شهنشهی
 در وادی بتان، نه گلی هست و نی ملی
 نی عاشقی، نه تار ربابی، نه بلبلی
 نی ساقی جنون زده
 نی مست بی سری
 نی داغ لاله‌بی، نه شکن‌های سنبل
 آشوب‌گاه غلغله خاموش و بی صدا
 نی نقش کاروان و نه هنگامه‌ی درا
 نی دخت چنگ‌زن
 در کوشک امیر
 نی ورد عابدی به نیایش گه خدا
 مرغی به پای هیکل بودا نواگر است
 گویی ز بی زبانی گردون پیامبر است
 این کشتی حیات
 کین زورق سپهر
 بر موج‌های غارت و وحشت شناور است

سلیمان لایق

